



مرکز تحقیقات و نشریات

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# سؤال و جواب

درباره

حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه

تالیف

علامه حاج سید محمد باقر شفتی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق

سید مهدی شفتی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سؤال و جواب درباره حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه

نویسنده:

محمد باقر بن محمدنقی شفتی

ناشر چاپی:

کتابخانه مسجد سید اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۸	سؤال و جواب درباره حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	مقدمه
۱۴	توضیحی پیرامون رساله حاضر
۱۶	زندگی نامه مؤلف
۱۶	نام
۱۶	شهرت
۱۷	از نگاه دیگران
۲۰	نسب
۲۱	نیاکان
۲۲	تولد
۲۳	زادگاه
۲۴	دوران تحصیل
۲۶	استادان
۳۱	مشایخ اجازه
۳۵	ویژگی های اخلاقی
۳۶	سخاوت
۳۷	عبادت
۳۸	شاگردان
۳۸	داوری
۳۹	اجرای حدود الهی
۴۱	سفر به مکه

٤٢	..... آثار علمي
٤٢	..... فقه
٤٤	..... أصول فقه
٤٤	..... حديث -
٤٥	..... رجال
٤٦	..... كلام
٤٧	..... نحو
٤٧	..... ساخت مسجدی بزرگ
٤٧	..... فرزندان
٥٥	..... درگذشت
٥٨	..... سؤال و جواب درباره : حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه
٦٠	..... [سؤال]
٦٠	..... [جواب]
٦١	..... [مطلب اول]
٦١	..... اشاره
٦٣	..... و في المبسوط :
٦٣	..... و في الخلاف :
٦٤	..... و في المراسم :
٦٥	..... و في الكافي :
٦٥	..... و في المهذب :
٦٥	..... و في الغنيه :
٦٦	..... و في السرائر :
٦٦	..... و فيه أيضاً :
٦٧	..... و في الجامع :
٦٨	..... و في الشرائع :
٦٨	..... و في النافع :

٦٩	و فى القواعد :
٦٩	و فى التذكرة :
٦٩	و فى الإرشاد :
٧٠	و فى التبصره :
٧٠	و فى اللمعه و شرحها :
٧٢	[مطلب دؤم ]
٧٤	[مطلب سؤم ]
٧٧	المستند فى عدم جواز العقد على أخت المتمتع بها قبل انقضاء العده [
٨٥	المستند فى جواز العقد على أخت المرأه ولو قبل انقضاء العده [
٨٧	[ وجوه الاستدلال لحيته عقد أخت المتمتع بها فى أثناء عدها [
٨٨	[ الجواب عن مستند المجوزين [
٩٠	الجواب عن وجوه الاستدلال لحيته عقد أخت المتمتع بها فى أثناء عدها [
٩٧	[ مختار المصنّف قدس سره فى المسأله [
١٠١	و فى الاستبصار :
١٠٤	التنبيه على أمرين [
١٠٤	اشاره
١٠٥	الأمر الأول : [ فى أنّ عدم جواز العقد على أخت المطلقه بالطلاق الرجعى... [
١٠٥	اشاره
١٠٦	[مختار المصنّف قدس سره فى المسأله [
١٠٧	[ الأمر الثانى : [ فى أنّ جواز العقد على أخت المطلقه المختلعه [
١٠٧	اشاره
١٠٨	[مختار المصنّف قدس سره فى المسأله [
١١٠	فهرس مصادر التحقيق
١١٨	فهرس المحتويات
١٢٣	درباره مركز

## سؤال و جواب درباره حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه

### مشخصات کتاب

سؤال و جواب درباره : حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه

تالیف : علامه فقیه و محقق متبّع حاج سیّد محمد باقر شفتی قدس سره

مشهور به : حجّه الإسلام ( 1180 - 1260 هـ )

تحقیق : سیّد مهدی شفتی

ص: 1

اشاره









بسم الله الرحمن الرحيم

فقيه متبحر، عالم محقق و متبّع مرحوم آیه الله العظمی حاج سیّد محمد باقر شفتی، معروف به: «حجّه الإسلام»، از زعمای بزرگ و اساطین علمی شیعه است که سال های سال، شهر اصفهان از برکات وجودی او بهره مند بوده است.

زعامت دینی و اجرای حدود الهی، بذل و سخاوت حیرت آور، تألیف اثر پربار و کم نظیر: «مطالع الأنوار» و دهها کتاب و رساله فقهی، رجالی، حدیثی

و...؛ و تربیت شاگردان فراوان، از برجستگی های خاص او بود.

هر چند اصفهان آن روز به وجود نورانی فرزانهگانی همچون: مرحوم آیه الله العظمی حاج محمد ابراهیم کلباسی صاحب: «اشارات الأصول»، و دهها فقیه و عالم برجسته دیگر منور بود، ولی بار سنگین زعامت دینی بر دوش مرحوم سیّد حجّه الاسلام قرار داشت؛ از این رو پرسش های فراوان فقهی، اعتقادی

ص: 5

و ... از طرف علما، طلاب و مقلدین مرحوم سید در محضر او مطرح می گردید، که وی با تبخّر و روشن بینی خاصّ خود آنها را پاسخ می گفت .

أمّا آنچه اینجا به حضور اهل دانش و تحقیق، شما تشنگان چشمه علم و فقاہت تقدیم می گردد، رساله ای است از آثار ارزشمند عالم ربّانی، فقیه نامدار اهل بیت عصمت علیهم السلام، حجّه الإسلام مطلق در شیعه، مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمد باقر موسوی شفتی - أعلى الله مقامه - که در پاسخ به پرسشی فقهی نگاشته شده است .

این سؤال و جواب از مجموعه ارزشمند کتاب : « سؤال و جواب »، انتخاب شده است .

کتاب « سؤال و جواب » مجموعه ای است شامل : دهها رساله فقهی، و نیز پرسش های فراوانی که از طرف اقشار مختلف مردم از مرحوم حجّه الإسلام استفتاء شده است .

قسمتی از این کتاب - یعنی از « کتاب اجتهاد و تقلید » تا « کتاب ودیعه » - در زمان حیات مرحوم حجّه الإسلام در سال 1247 ه چاپ سنگی شده، ولی باقیمانده آن - که بیش از قسمت چاپ شده می باشد - متأسّفانه تاکنون به طبع نرسیده و همچنان مخطوط باقی مانده است .

ص: 6

## توضیحی پیرامون رساله حاضر

این رساله در پاسخ به چند سؤال فقهی نگاشته شده، که متن سؤال چنین است :

هرگاه زید زوجه خود را طلاق خلعی گفت، آیا می تواند در اثنای عدّه، خواهر مطلقه مزبوره را عقد کند برای خود، یا نه ؟

در صورتی که تواند، آیا عکس می تواند بکند، یعنی : زوجه جدید را طلاق به این گوید و در عدّه او اخت او را که مطلقه اولی باشد عقد نماید، یا نه ؟

آیا در این باب، فرقی میان عقد دائمی و انقطاعی هست، یا نه ؟

مرحوم حجّه الإسلام در پاسخ به این پرسش - همان گونه که دأب او بر آن است که هر مسأله ای را با تحلیل و بررسی جوانب مختلف آن پاسخ بگوید - صورت های مختلف مسأله و اقوال و عبارات فقها در این باره را به طور مبسوط بیان داشته است .

ص: 7

در پایان امیدوارم همان گونه که اَلطاف خداوند و روح عالی و بلند مرتبه جدّ بزرگوارم مرحوم سیّد حجّه الإسلام، تاکنون یار و یاور ما بوده و توفیق تحقیق و تنظیم و نشر بعضی از آثار ایشان را نصیب نموده، اِنْ شاء اللّٰه در آینده نه چندان دور بتوانیم بقیّه مسائل و رسائل فقهی و اصولی ایشان را با تحقیقی جامع و اسلوبی زیبا و شایسته تقدیم مشتاقان علم کنیم .

گفتنی است که شرح حالِ مفصّلی از مؤلّف بزرگوار در کتاب : « بیان المفاخر »، به قلم : مرحوم سیّد مصلح الدین مهدوی، نگاشته شده و در دو جلد به چاپ رسیده ؛ لذا ما در اینجا به شرح حال مختصری از مؤلّف بسنده می کنیم .

و آخر دعوانا اَنْ الحمد لله ربّ العالمین، و صلّی اللّٰه علی محمّد وآله الطاهریّن، والسلام علی عباد اللّٰه الصالحین .

رجب المرّجب 1443 هـ

اصفهان - مدرسه و کتابخانه مسجد سیّد اصفهان

سیّد مهدی شفّتی

ص: 8

### نام

عالم و فقیه کامل، محقق، علامه، جامع معقول و منقول، مجتهد خبیر و بصیر مرحوم حجّه الإسلام حاج سیّد محمد باقر موسوی شفتی اصفهانی، از فحول علمای شیعه و مفاخر فقها و مجتهدین امامیه در سده سیزدهم هجری است .

### شهرت

شهرت و لقب مرحوم حاج سیّد محمد باقر شفتی، « حجّه الإسلام » است ؛ و ایشان در بین دانشمندان شیعه نخستین کسی است که به این لقب مشهور و معروف شده، البته در قرن سیزدهم چند نفر از دیگر بزرگان هم به این لقب نامیده شده اند، ولی هیچ کدام اهمیّت و شهرت و مقام مرحوم سیّد شفتی را نداشته اند .

ص: 9



درباره شخصیت علمی و اجتماعی فقیه و مرجع بزرگ مرحوم علامه حاج سید محمد باقر شفتی، افراد بسیاری ایراد سخن و اظهار عقیده نموده اند؛ عده بسیاری به مدح و ستایش وی پرداخته، و بزرگی، علم، زهد، تقوا، فضائل اخلاقی، و خدمات اجتماعی وی را ستوده اند؛ و عده اندکی نیز بر وی و برخی از کارهای او، خرده گرفته و دهان به انتقاد و اعتراض گشوده اند.

اما ستایش گران سید حجّه الإسلام - که تعداد آنها به بیش از صد نفر می رسد - در دو قالب نظم و نثر، و به دو زبان فارسی و عربی، زبان به مدح و ستایش وی باز نموده اند، که گزارش و پرداختن به تمامی آن گفته ها، خود به نگارش کتابی جداگانه می انجامد، ولی در اینجا برای نمونه تنها به نقل گفتار بعضی از آنها، بسنده می کنیم.

1 - حکیم ملا علی نوری قدس سره

وی در تایید نظر مرحوم حجّه الإسلام شفتی درباره مسأله ای فقهی، او را با این اوصاف ستوده است :

علامه العهد، فقیه العصر، حجّه الطائفه المحقّه، قبله الکرّام البرره،

الفريد الدهريّ، والوحيد العصريّ، مطاع، واجب الإلتباع، معظّم، مجموعه المناقب و المفاخر، آقا سيّد محمّد باقر - دامت بركات فضائله الإنسيّه و شمائله القدسيّه (1).

2 - مرحوم آيه الله حاج محمّد ابراهيم كرباسي

ایشان از بزرگان اندیشمندان و فقهای نامی اصفهان است، که در علم و زهد و تقوا و دوری از امور دنیوی معروف و مشهور، و داستان های احتیاط او در امور شرعیّه، بر سر زبان ها است و در متن کتاب های بسیاری ثبت شده، تا آنجا که مرحوم میرزا محمّد تنکابنی در شرح زندگانی وی می نویسد :

حاجی کرباسی را اعتقاد آن بود که اجتهاد در نهایت سختی است، و آنان که مدّعی اجتهادند، اکثر مجتهد نیستند؛ و اگر کسی ادّعی اجتهاد و مرافعه می نمود، حاجی او را تفسیق می کرد (2).

با توجه به این ویژگی ها، سخن ایشان درباره سیّد حجّه الإسلام خواندنی است :

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بود و مردم اصفهان قاضی

ص: 11

---

1- . رساله کاریزیه، تألیف حجّه الإسلام شفتی مخطوط .

2- . قصص العلماء : 16 .

می خواستند، آن حضرت آقا سید محمد باقر را به قضاوت نصب می نمود (1).

### 3 - علامه حاج سید محمد باقر خوانساری قدس سره

ایشان که سال ها در مجلس درس حجه الاسلام شفتی قدس سره شرکت می کرده، و با وی بسیار معاشر و صمیمی بوده، در وصف آن بزرگوار می فرماید :

حجه الاسلام دین دار به تمام معنا بود، چنانچه تمامی متدینان و حافظان و خزینه داران دین، در برابر دیانت او تسلیم بودند ؛ بلکه می توان گفت : ایمان همه مردم تنها جزئی از ایمان حقیقی وی به شمار می آمد . من معتقدم در اثبات حقایق علمی، و براهین عقلی و نقلی، کسی همتای او نبوده است (2).

### 4 - محدث خبیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی

ایشان مرحوم حجه الاسلام را این گونه توصیف می کند :

حجه الاسلام اطلاق می شود نزد شیعه بر سید اجل، وحید الأیام،

ص: 12

---

1- . قصص العلماء : 119 .

2- . روضات الجنّات : 2 / 99 .

و مقتدی الأنام، سیّد العلماء العظام، سیّد محمّد باقر بن محمّد تقی موسوی شفتی اصفهانی قدس سره .

جلالت شأش زیاده از آن است که ذکر شود ؛ در عبادات و مناجات و نوافل و اوراد، حکایات بسیار از آن جناب نقل شده، و فوایدی که از آن بزرگوار به فقرا و سادات و طلاب علوم می رسیده، زیاده از آن است که ذکر شود (1).

### نسب

نسب شریف آن بزرگوار بنا بر آنچه خود در مقدمه کتاب « مطالع الأنوار » فرموده، با بیست و دو واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می رسد، که بدین ترتیب است :

سیّد محمّد باقر فرزند محمّد تقی ( به نون )، فرزند محمّد زکی، فرزند محمّد تقی، فرزند شاه قاسم، فرزند میر اشرف، فرزند شاه قاسم، فرزند شاه هدایت، فرزند امیر هاشم، فرزند سلطان سیّد علی قاضی، فرزند سیّد علی، فرزند محمّد، فرزند علی، فرزند محمّد، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند اسماعیل، فرزند احمد، فرزند محمّد مجدور، فرزند احمد مجدور، فرزند محمّد اعرابی، فرزند

ص: 13

## نیاکان

نیاکان حجه الإسلام شفتی قدس سره بیشتر از دانشمندان محلّ خود بوده و کلمه « قاضی » در دنباله نام یکی از آنها، نشانه مقام و موقعیت اجتماعی اوست، که نشان می دهد در حدود قرن دهم و آغاز حکومت و سلطنت پادشاهان صفوی می زیسته است .

پدر مرحوم حجه الإسلام، مرحوم حاج سید محمد نقی ( به نون )، در یکی از روستاهای زنجان، زندگی می کرده و پیشوایی مردم آن سامان را عهده دار بوده است . از خصوصیات زندگانی او هیچ گونه اطلاعی در دست نیست، جز آن که شاید قبل از سال 1192 ه ، در شفت وفات یافته (2) ؛ و دیگر اینکه : وی فرزند دانشمندی جز سید حجه الإسلام داشته به نام : محمد زکی، که بزرگتر از حجه الإسلام بوده است (3).

ص: 14

---

1- . مطالع الأنوار : 1 / 1 .

2- . بیان المفآخر : 1 / 23 .

3- . در برگ نخست نسخه ای خطّی از کتاب « هدایه الأئمه إلى أحكام الأئمه » تألیف شیخ حرّ عاملی قدس سره، که در کتابخانه جامع گوهرشاد نگهداری می شود، یادداشتی از : سید محمد زکی بن محمد نقی موسوی، به چشم می خورد به این مضمون که : نسخه در اصل از آن وی بوده و به برادرش سید محمد باقر حجه الاسلام رشتی، هدیه کرده است، با مهر بیضی شکل با سجع : « عبده محمد زکی الموسوی » . و مهر بیضی شکل دیگری نیز به چشم می خورد با سجع : « عبده محمد باقر بن محمد نقی الموسوی »، که مهر مرحوم حجه الإسلام شفتی است فهرست نسخه های خطّی کتابخانه جامع گوهرشاد : 1 / 255 شماره 300 .

مرحوم سید حجّه الاسلام، ضمن جواب مسأله ای شرعی که از ایشان استفتاء شده، می نویسد: ... چنانچه از سوانح ایّام در سال فوت کریم خان، یا سال بعد از آن، خودم در سنّ چهارده یا کمتر، مدّتی در آنجا (قریه دستجرده از توابع طارم علیا) بودم (1).

و بنا به گفته تاریخ نویسان که اتفاق دارند بر اینکه: فوت کریم خان در سال 1193 ه رخ داده (2)، پس سال تولّد سید حجّه الاسلام، باید در سال 1179 یا 1180 یا 1181 ه اتفاق افتاده باشد.

چنانچه مرحوم علامه حاج سید محمّد باقر خوانساری قدس سره - از شاگردان سید حجّه الاسلام - نیز در کتاب شریف: «روضات الجنّات»، به همین تاریخ اشاره نموده، می فرماید: سید حجّه الاسلام در سال 1197 ه یا نزدیک به آن، در سنّ شانزده یا هفده سالگی به عتبات عالیات مشرف گردیده است (3).

ص: 15

---

1- . سؤال و جواب: نسخه خطّی کتابخانه مرحوم آیه الله حاج سید محمّد علی روضاتی .

2- . تاریخ روضه الصفای ناصری: 13 / 7208 .

3- . روضات الجنّات: 2 / 102 .

این فقیه و عالم فرزانه در یکی از روستاهای طارم علیای زنجان به نام « چَرزَه » (1) که در حدود پنجاه کیلومتری شهر زنجان، و شصت کیلومتری شهر شفت واقع است، در یک خانواده متوسط اصیل و روحانی چشم به جهان گشود، و تا سنّ نزدیک به هفت سالگی در همین روستا اقامت گزید (2).

ص: 16

1- . چَرزَه (بفتح اول و سوم و سکون دوم) در مرآه البلدان آمده: قریه ای است قدیم النسق از قرای طارم واقع در میان کوه، و 25 خانوار سکنه دارد، که به زبان فرس قدیم تکلم می کنند، هوایش معتدل، زراعتش از آب رودخانه مشروب می شود، و گردنه ای ناهموار و صعب العبور دارد. و در فرهنگ جغرافیایی ایران آمده: دهی است جزء دهستان طارم بالا بخش سیردان شهرستان زنجان که در چهل و دو هزار گزی شمال باختر سیردان و ده هزار گزی راه مال رو عمومی واقع است، کوهستانی و سردسیر است و 167 تن سکنه دارد، آبش از چشمه، محصولش: غلات، فندق، گردو، عسل؛ شغل اهالی: زراعت، مکاری، بافتن گلیم، جاجیم، شال؛ و راهش مال رو و صعب العبور است ( لغت نامه دهخدا).

2- . در کتاب « فهرست علماء زنجان: ص 114 » نوشته که: سیّد حجّه الإسلام اصلاً از قریه چَرزَه از قرای طارم که در هفت فرسنگی طرف شمال زنجان و هم از مضافات آن است، بوده و چون در اوائل امر خود برای تحصیل به شفت رفته و اندکی توقّف نموده، بدان منسوب شده، چنان که حاج شیخ جواد طارمی در کتاب « اثنی عشریه » بدان تصریح نموده و ثقات اثبات نیز مرا چنین خبر دادند. و بنی اعمام وی هم از سادات حسینیّه اینک در این قریه موجوداند.

وی سپس به اتفاق پدر و مادر و خانواده خویش به شفت، که در جنوب غربی شهر رشت واقع است، مهاجرت نمود؛ علت این مهاجرت معلوم نیست، ولی شاید بنا به دعوت مردم شفت از مرحوم آقا سید محمد نقی - پدر مرحوم حجّه الاسلام - برای سرپرستی امور دینی و امامت جماعت و پیشوایی، بوده است.

مرحوم سید حجّه الاسلام در شفت تا سال 1197 هـ، اقامت نمود، و در این مدت توانست مقدمات علوم حوزه از صرف و نحو، و دیگر علوم مقدماتی را نزد پدر عالم و فاضل خویش و استادان آن سامان، به خوبی فرا گیرد (1).

## دوران تحصیل

سید حجّه الاسلام پس از فرا گرفتن مقدمات علوم، در سال 1197 هـ به سنّ شانزده یا هفده سالگی، جهت ادامه تحصیل و تکمیل علوم خویش، رهسپار عتبات عالیات در عراق می گردد (2).

مدّت زمان توقّف ایشان در اعتبار مقدّسه : کربلا، نجف، و کاظمین، هشت سال به طول می انجامد؛ مدّت یک سال در شهر مقدّس کربلا به درس اساتید طراز اول و مجتهدین بزرگی چون: مرحوم وحید بهبهانی، و مرحوم حاج سید

ص: 17

---

1- بیان المفاخر: 1 / 25 .

2- روضات الجنّات: 2 / 102 .



علی طباطبائی - صاحب ریاض المسائل - حاضر شده، پس از آن رهسپار شهر مقدّس و عالم پرور نجف می گردد، و نزد استادانی چون: سیّد بحر العلوم، و مرحوم کاشف الغطاء، به کسب علم و دانش می پردازد.

وی در سال 1204 ه به علّت ابتلاء به بیماری استسقاء، برای معالجه به شهر مقدّس کاظمین مهاجرت نموده، و در طول مدّت مداوا، در سنّ بیست و پنج سالگی یا کمتر، نخستین اثر تألیفی خود به نام «الحلیه اللّامعه»، که شرحی است بسیار علمی و تحقیقی و مفصّل بر کتاب «البهجه المرضیه» تألیف جلال الدین سیوطی، را به پایان می رساند.

او در همین شهر مقدّس از محضر پر فیض علامه آقا سیّد محسن أعرجی، بهره مند می گردد و در نزد ایشان بحث قضاء و شهادت را می خواند و در همین راستا، دوّمین اثر علمی خود را به سال 1205 ه به رشته تحریر در می آورد.

سرانجام حجّه الإسلام پس از هشت سال تحصیل در شهرهای مقدّس عراق، در سال 1205 ه (1) به ایران باز می گردد، و ابتدا مدّت شش ماه در شهر مقدّس قم توقّف کرده، و در این مدّت کوتاه از محضر مرحوم میرزای قمی قدس سره - که از بزرگان علماء و مجتهدین آن زمان بوده - بهره های فراوان می برد.

ص: 18

---

1- . این تاریخ بنا به گفته خود مرحوم حجّه الإسلام است که در حاشیه بعضی از اجازاتش می نویسد: قد حررنا من مجاوره العتبات العالیات - علی مشرفها آلاف التحیّه والصلوات - وانتقلنا منها إلی دیار العجم فی خمس و مائتین بعد الألف من الهجره المبارکه که کتاب اجازات: نسخه خطّی .

او سپس راهی کاشان می شود، و زمانی کوتاه به درس مرحوم ملا مهدی نراقی قدس سره حاضر می شود .

وی سرانجام پس از گذراندن مراحل دشوار تحصیلی و نیل به مقامات عالی علم و اجتهاد، با کوله باری از دانش و معرفت و تقوا، در سال 1206 هـ (1) قدم به شهر اصفهان گذاشته، و بالاخره پس از مدتی تصمیم می گیرد که در همین شهر سکونت کند (2).

## استادان

استادان حجّه الإسلام شفتی قدس سره در کربلا، نجف، کاظمین، و سپس در قم و کاشان، عبارتند از :

ص: 19

- 1- . این تاریخ بنا به گفته خود مرحوم حجّه الإسلام است که در حاشیه بعضی از اجازاتش می نویسد : انتقل المرحوم میر عبدالباقی فی أوایل ورودی فی اصفهان فی سنه سبع و مائتین بعد الألف من الهجرة کتاب اجازات : نسخه خطی .
- 2- . بنا به فرموده صاحب روضات قدس سره، سیّد حجّه الإسلام در حدود سال 1216 یا 1217 تصمیم می گیرد اصفهان را وطن خویش قرار دهد و در آنجا سکونت اختیار کند ؛ عبارت ایشان در کتاب « روضات الجنّات : 2 / 102 » چنین است : « وعزم علی التوطن باصفهان فی حدود ستّ أو سبع عشره بعد مائتین و ألف ».

## 1 - مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی

مدّت زمان تحصیل سیّد حجّه الإسلام نزد مرحوم میرزای قمی شش ماه، و در شهر مقدّس قم بوده، ولی در همین مدّت کوتاه مرحوم حجّه الإسلام بهره های فراوانی از محضّر میرزای قمی می برد، چنانچه به مرحوم علامه حاج سیّد محمّد باقر خوانساری - از شاگردان خویش - این مطلب را اظهار داشته، می فرماید: برای من در این مدّت کم، به اندازه تمام مدّت تحصیلم در عتبات - یعنی هشت سال - ترقی کامل حاصل گشت (1).

## 2 - علامه آقا محمّد باقر بهبهانی قدس سره

مرحوم سیّد حجّه الإسلام در ابتدای تحصیل، نزد مرحوم وحید بهبهانی، علم اصول فقه را فرا می گیرد؛ چنانچه خود سیّد در بعضی از اجازه نامه هایی که برای شاگردانش مرقوم فرموده، به این مطلب تصریح کرده، می فرماید: در ابتدای تحصیل، نزد مرحوم آقا محمّد باقر بهبهانی، کتاب ارزشمند وی «الفوائد الحائریّه» را، خواندم (2).

ص: 20

---

1- . روضات الجنّات : 2 / 100 .

2- . کتاب اجازات : نسخه خطّی .

3 - علامه حاج شیخ جعفر نجفی رحمه الله ( معروف به : کاشف الغطاء )

مرحوم حجّه الإسلام از محضر مرحوم کاشف الغطاء در نجف اشرف بسیار استفاده می برد، و موفق به کسب اجازه از وی نیز می گردد .

4 - آخوند ملاّ علی نوری مازندرانی رحمه الله

وی با میرزای قمی کمال صداقت و ارادت داشته، و در اصفهان به حاجی کرباسی و سیّد حجّه الإسلام ارادت می ورزیده، و پس از فوت میرزای قمی، از سیّد حجّه الإسلام تقلید می کرده است .

مرحوم آخوند در ماه رجب سال 1246 ه در اصفهان وفات می کند، و مرحوم حجّه الإسلام شفقتی بر او نماز می خواند و سپس بدن او به نجف اشرف منتقل، و در عتبه مقدّسه رواق مطهر، به خاک سپرده می شود .

تراجم نگاران اشاره ای به شاگردی مرحوم حجّه الإسلام نزد آخوند ملاّ علی نوری نکرده اند، تنها مؤلّف « قصص العلماء » می نویسد : سیّد و حاجی کرباسی در سوابق ایّام در خدمت آخوند درس خوانده بودند (1).

ص: 21

---

1- . قصص العلماء : 150 .

5 - علامه حاج سید علی طباطبائی قدس سره

سید حجّه الإسلام در کربلا به درس این عالم فقیه حاضر شده و از وی بهره فراوان می برد (1).

6 - آیه الله حاج سید محسن اعرجی کاظمینی رحمه الله

مرحوم حجّه الإسلام در شهر مقدّس کاظمین، نزد این عالم فاضل و فقیه زاهد، مبحث « قضاء و شهادات » را می خواند، و کتابی هم در این موضوع، در شهر مقدّس کاظمین می نگارد، که علامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی قدس سره در کتاب ارزشمند « الذریعه »، به نقل از مرحوم آقا سید حسن صدر کاظمینی می نویسد: این کتاب از تقریرات درس استادش مرحوم آقا سید محسن اعرجی است (2).

7 - علامه مجاهد آقا سید محمّد طباطبائی قدس سره

در کتب تراجم و رجال اشاره ای به شاگردی مرحوم سید حجّه الإسلام نزد سید مجاهد، و یا اجازه داشتن ایشان از وی نشده است، تنها مرحوم حاج سید

ص: 22

---

1- . قصص العلماء : ص 140 .

2- . الذریعه : 17 / 141 ؛ به نقل از تکمله أمل الآمل : 5 / 242 .

محمد شفیع جاپلقی ( متوفی 1280 ) - از شاگردان سید حجّه الإسلام رحمه الله - در اجازه نامه : « الروضه البهیة فی الطرق الشفیعیة »، ضمن شرح حال حجّه الإسلام، نام استادان ایشان را آورده و می نویسد : ... و علی السید الأستاذ آقا سید محمد أيضًا (1).

8 - علامه حاج سید محمد مهدی طباطبائی قدس سره ( سید بحر العلوم )

مرحوم حجّه الإسلام شفتی در نجف اشرف به درس مرحوم سید بحر العلوم حاضر می شود، و مدت زیادی از محضر او استفاده می برد .

وی در اجازاتش به شاگردی خود نزد سید بحر العلوم تصریح کرده و او را چنین ستوده است :

زیده العلماء المحدثین، و عمده الفضلاء المتبحرین، أعلم علماء الزمان، مربی علماء الأعیان، سلطان العلماء العاملين، برهان أهل الحق والیقین، ناموس شریعه جدّه سید المرسلین، سیدنا و استادنا السید محمد مهدی الطباطبائی النجفی مسکنًا و مدفنًا (2).

ص: 23

---

1- . الروضه البهیة : 20 .

2- . کتاب اجازات : نسخه خطی .

در کتاب « معارف الرجال » (1) می نویسد : مرحوم حجّه الإسلام شفتی در کاشان به درس مرحوم ملاّ محمد مهدی نراقی حاضر شد .

### مشایخ اجازه

مرحوم علامه حاج سید محمد باقر خوانساری - از شاگردان میرز حجّه الإسلام - در کتاب « روضات الجتّات » می نویسد :

حجّه الإسلام به من فرمود : در آن روزگار که به کسب کمال می پرداختم، انگیزه ای برای گرفتن اجازه از اساتید خود نداشتم، و مانند بعضی که خواهان ریاست بودند، در این اندیشه شب را به روز نمی آوردم، با آنکه روش برخورد استادان با من به گونه ای بود که انتظار داشتند از آنان کسب اجازه نمایم، و آنها نیز بی درنگ و به محض اظهار من، خواسته مرا اجابت می کردند ؛ به همین مناسبت از اجازه روایت مروّج بهبهانی، و سایر دانشمندان زمان او محروم ماندم، ای کاش چنان بی نیازی را در خود احساس

ص: 24

نمی کردم، و این رویه را سیره خود قرار نداده بودم، تا امروز این گونه محرومیت نصیب من نمی شد (1).

در هر صورت، حجه الاسلام شفتی قدس سره از شش تن از مجتهدان بزرگ زمان خویش اجازه دریافت کرد، که عبارتند از :

1 - مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم قمی گیلانی

مرحوم محقق قمی در اجازه ای که در چندین صفحه تنظیم شده، و نگارش آن شب عید فطر سال 1215 هـ پایان یافته، علاوه بر اجازه نقل روایت، گواهی بر اجتهاد، نبوغ علمی، زهد و تقوای حجه الاسلام نیز داده است (2).

2 - مرحوم سید محمد مهدی موسوی شهرستانی

مرحوم شهرستانی در اجازه یک صفحه ای خود به سید حجه الاسلام - که به تاریخ اواخر رمضان سال 1211 هـ می باشد - وی را به این اوصاف ستوده :

العالم الفاضل الجلیل الکامل، مولانا الأکرم الأمجد، الولد الروحانی

ص: 25

---

1- . روضات الجنّات : 2 / 100 .

2- . تصویر کامل اصل این اجازه نامه 14 صفحه ای، در ضمیمه مجلد اول « فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان » به چاپ رسیده است چاپ اصفهان، 1341 ش .



السید محمد باقر بن السید محمد نقی الشفتی الجیلانی (1).

3 - مرحوم آیه الله شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطاء)

حجّه الإسلام شفتی قدس سره در اجازه ای که برای سید قوام الدین قزوینی مرقوم فرموده، مرحوم نجفی را از مشایخ خود شمرده و در وصف او می نویسد :

البحر الزاخر والبدر الباهر، الجامع للمحاسن والمفاخر، العالم العامل والفاضل الكامل، شیخنا المعظم المکرم، ملاذ العرب والعجم، معدن الفضائل الجلیله، ناهج المناهج السویه، بالغ المقاصد العلیه، مهذب الأحکام الإلهیه، ناشر المآثر الجعفریه، باسط المحسنات الدینیّه، شیخنا و عمادنا الشیخ جعفر النجفی - نور الله تعالی مرقدہ و أفاض علی مضجعه المرحم الربانیّه (2).

ص: 26

- 
- 1- . این اجازه مختصر به خط شریف مرحوم شهرستانی، در آخر نسخه ای خطی از کتاب: «عیون أخبار الرضا» موجود است فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء تراث: 3 / 324 شماره 1083 .
  - 2- . کتاب اجازات: نسخه خطی .

4 - مرحوم أمير سيّد علي طباطبائي حائري

ایشان از مشايخ اجازه مرحوم سيّد حجّه الإسلام بوده، و سيّد در اجازات خود، وی را با این اوصاف ستوده :

شمس فلک الإفاده والإفاضه، بدر سماء المجد و العزّ و السعاده، محیی قواعد الشریعه الغراء، مقتن قوانین الإجتهد فی المله البيضاء، فخر المجتهدين، ملاذ العلماء العاملين، ملجأ الفقهاء الكاملين، سيّدنا و أستاذنا العليّ العالی الأمير السيّد علي الطباطبائيّ الحائريّ (1).

5 - مرحوم سيّد محسن أعرجى بغدادى

مرحوم حجّه الإسلام در اجازاتش، از وی چنین یاد می کند :

سيّدنا التقى النقى الوفى الورع العابد العالم الزكى، قدوه العباد والزهاد والنساک، مولانا العماد السيّد الجليل السعيد النبيل سيّدنا السيّد محسن البغدادىّ (2).

ص: 27

---

1- . کتاب اجازات : نسخه خطی .

2- . کتاب اجازات : نسخه خطی .

حجّه الإسلام شفتی در اجازه ای که برای سید قوام الدین قزوینی نوشته، او را از مشایخ خود شمرده و از وی چنین یاد می کند :

« شیخنا العالم العامل الكامل شیخنا المعظم المکرّم الشیخ سلیمان بن الشیخ المعتوق العاملی » (1).

### ویژگی های اخلاقی

مرحوم علامه خوانساری، از شاگردان مرحوم حجّه الإسلام، درباره خصوصیات اخلاقی و رفتاری استاد خویش می نویسد :

در نرمی و ملایمت آن قدر اخلاقش لطیف و ملایم بود که من اخلاق او را همیشه به اخلاق جدّ بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و آله تشبیه می کردم . در حلم و بردباری او را حلیم ترین افراد در مقام فرو بردن خشم و غیظ خود دیدم .

در صبر و تحمل به گونه ای بود که بیشتر از همه بر نفس خویش تسلط داشت، و مانند کوهی مقابل اندوه ها و مشکلات پا بر جا بود، و هرگز تزلزل و ضعف در وجود او راه پیدا نمی کرد .

ص: 28

در صفای نفس و وسعت نظر به گونه ای بود که اگر بسیاری از اشخاص و یا بستگان و برادران او در مقام قطع ارتباط با او بودند، او همیشه در برقراری روابط با آنها و احسان به آنها کوشا بود ... در توجّه و رعایت آداب عرفی و حسن معاشرت، یگانه روزگار بود، و همه در برابر بزرگواری و خوش رفتاری او خاضع بودند (1).

## سخاوت

سخن از سخاوت مرحوم حجّه الإسلام و بخشش های بسیار او، تنها به این مختصر تمام نمی شود، بلکه نیاز به تالیف کتابی جداگانه دارد، ولی برای نمونه در اینجا به سخن چند تن از بزرگان درباره کرم و بخشش سیّد حجّه الإسلام، و نیز نمونه ای از بخشش های وی اشاره می کنیم .

1 - مرحوم علامه حاج سیّد محمد باقر خوانساری در کتاب «روضات الجنّات» می فرماید :

حجّه الإسلام در جود و بخشش به پایه ای بود که می توان گفت : همه موجودات در گرو احسان او بوده، و او از علم و مال و مقام نسبت به هیچ یک از نیازمندان دریغ نمی داشت (2).

ص: 29

---

1- . روضات الجنّات : 2 / 99 .

2- . روضات الجنّات : 2 / 99 .

فوائدی که از وی به سادات و فقرا و طلاب علوم دینیّه عائد می گردید، خارج از حدّ احصا می باشد (1).

## عبادت

عبادت حجّه الإسلام حاج سیّد محمد باقر شفتی « به گونه ای بود که از نصف شب تا به صبح به گریه و زاری و تضرّع اشتغال داشته و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان می گردید و دعا می خواند، و تا صبح بر سر و سینه اش می زد .

وی در اواخر زندگانی آن قدر گریسته بود و ناله و بی قراری کرده بود که او را باد فتق عارض شده بود، و اطبّا هر چه معالجه کردند، مفید واقع نشد، تا اینکه او را از گریه منع کردند و گفتند : گریه بر تو حرام است، پس هر زمان که به مسجد می رفت، ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نمی رفتند، مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد « (2).

مرحوم آیه الله سیّد حسن صدر کاظمی از پدر خود نقل می کند که :

پدرم - قدّس سرّه - می گفت : گوشه های چشم حجّه الإسلام از اثر

ص: 30

---

1- . ریحانه الأدب : 1 / 312 .

2- . قصص العلماء : 137 و 138 .

کثرت گریه کردن در مقام تهجد مجروح شده بود (1).

## شاگردان

از ثمرات مجلس درس حجّه الإسلام شفتی، می توان به تربیت و تعلیم شاگردانی اشاره کرد که هر یک مرجع عصر خویش گردیدند .

محقق نامدار مرحوم سید مصلح الدین مهدوی، در کتاب ارزشمند: « بیان المفاخر » (2) - که آن را در شرح زندگانی سید حجّه الإسلام نگاشته - نام و شرح زندگانی یکصد و چهل و هشت نفر از شاگردان سید حجّه الإسلام را آورده است.

## داوری

سید حجّه الاسلام، چنان چه معاصر او مرحوم وفا زواره ای در کتاب: « تذکره مآثر الباقریّه » نوشته :

دو روز تشریف فرمای مَدْرَسِ مَقْدَسِ می شوند ، روز دوشنبه را به مرافعه ، و روز چهارشنبه را به شنیدن اشعار شعرا اختصاص می دادند (3).

ص: 31

---

1- . تکمله أمل الآمل : 244 / 5 .

2- . بیان المفاخر : 243 / 1 .

3- . تذکره مآثر الباقریّه : 284 .

حجّه الإسلام شفّتی قدس سره در امور قضایی، از فراست عجیبی برخوردار بود؛ به گونه ای که حیلّه ها، تزویرها، و سند سازی های عجیب - که در آن زمان ها متداول بود - در محضر وی کارگر نمی افتاد .

مرحوم ملاّ محمد تنکابنی - از شاگردان مرحوم حجّه الإسلام - درباره قضاوت وی گوید :

احکام ایشان در نهایت اتقان و استواری بود، و در حکم دادن بسیار دقّت می فرمود، و مرافعات را طول می داد، و گاهی اتّفاق می افتاد که یک مرافعه و نزاع میان دو نفر را مدّت یک سال، یا کمتر و یا بیشتر، به تأخیر می انداخت، و تا یقین به حقیقت موضوعی حاصل نمی کرد، حکم صادر نمی فرمود . آن جناب در امر قضاوت فراست و زیرکی عجیب داشت؛ چنانکه فقها در کتاب قضاوت، فراست را یکی از صفات قاضی شمرده اند (1).

### اجرای حدود الهی

میر سیّد علی جناب ( متوفای 1349 ه )، درباره اجرای حدود توسط مرحوم حجّه الإسلام شفّتی، می نویسد :

ص: 32

---

1- . قصص العلماء : 138 .

دیگر مسأله اجرای حدود او بوده است، که مهمترین عبادات خود آن را می دانسته، حتی وقتی جهت استسقاء جمعیت از شهر به منزل او رفته بودند، که به اتفاق بروند در مسجد مصلائی تخت فولاد، سید مردم را به بهانه ای متفرق می کند و یک نفر سارق که در آن وقت محکوم به بریده شدن دست بوده است، حاضر می سازد و با قلم و مرکب حدّ بریدن را روی دست سارق معین کرده، به مباشر این قبیل امور خود حکم می کند تا می بُرد؛ اتفاقاً در آن نزدیکی هم باران می آید و موافق می شود با عقیده سید که: اجرای حدود باعث نزول رحمت است (1).

در اینجا لازم به ذکر است که: اجرای حدّ شرعی به دست خود مرحوم حجّه الإسلام، تنها یک یا دو مرتبه گزارش شده، و بقیّه موارد را مباشرین و عاملان سید به عهده می گرفتند.

و چنانچه حکایت شده: خود حجّه الإسلام پس از اجرای حدّ، به پیروی از جدّ بزرگوار خود مولی الموحّدين حضرت أميرالمؤمنين علی علیه السلام، بر جنازه و پیکر کشته شدگان، نماز می خواند، و در حال نماز به راز و نیاز با معبود خویش پرداخته، از برای آنها طلب عفو و بخشش می نمود، و گاه هم در بین نماز از شدت گریه غش می کرد (2).

ص: 33

---

1- . رجال و مشاهیر اصفهان : 260 .

2- . بیان المفاجر : 1 / 162 .



بنا به فرموده خود حجّه الإسلام قدس سره در کتاب: « مناسک حج »، ایشان در سال 1231 ه از راه دریا مشرف به مکه معظمه شده (1)، و پس از زیارت حرمین شریفین، به زیارت اعتاب مقدسه ائمه علیهم السلام در عراق مشرف می گردد.

در کتاب: « تاریخ علماء و شعرای گیلان » آمده:

و زیارت حج ایشان معروف است که دو هزار شیعه در رکابش به حج مشرف شدند (2).

مرحوم سید حجّه الاسلام در این سفر روحانی، خدمات شایسته ای انجام می دهد، که عبارتند از:

1- تعیین حدود طواف

2- تعیین حدود عرفات

3- باز ستاندن زمین های فدک و واگذاری آن به سادات مدینه

ص: 34

---

1- عبارت ایشان در کتاب مناسک حج: ص 15 نسخه خطی چنین است: « ... تقریباً دو ساعت به غروب مانده روز هفتم شهر ذی الحجّه الحرام سنه هزار و دویست و سی و یک وارد مکه معظمه ... شدیم ».

2- تاریخ علماء و شعرای گیلان: 31.

مرحوم حجّه الإسلام شفتی قدس سره آثار ارزشمندِ قلمی بسیاری از خود به یادگار گذاشت، که به بیش از هفتاد عنوان کتاب و رساله در موضوعات مختلف می‌رسد، که تاکنون مورد استفاده و بهره‌برداری دانشمندان علوم دینی بوده است.

بعضی از تألیفات حجّه الإسلام شفتی قدس سره عبارتند از:

### فقه

1 - مَطَالِعُ الْأَنْوَارِ فِي شَرْحِ شَرَايِعِ الْإِسْلَامِ

2 - تُحْفَةُ الْأَبْرَارِ الْمُتَلَقِّطِ مِنْ آثَارِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ

3 - الْمَصْبَاحُ الشَّارِقُ فِي الصَّلَاةِ

4 - سَوَالُ وَجَوَابُ

5 - إِقَامَةُ الْحُدُودِ فِي زَمَنِ الْغَيْبَةِ

6 - رِسَالَةٌ فِي نَمَازِ شَبِّ وَفَضِيلَتِ أَنْ

7 - قِضَاءُ وَشَهَادَاتُ

ص: 35

8 - مناسک حجّ

9 - رساله فی اشتراط القبض فی الوقف

10 - رساله در اراضی خراجیه

11 - رساله در احکام غُساله

12 - رساله القُدْرِیه

13 - رساله در تقلید از مجتهد میّت

14 - ردّ بر رساله تعیین سلام سوّم در نافله

15 - رساله در مقبولیّت قول زن در عدم وجود مانع برای ازدواج

16 - رساله در احکام شک و سهو در نماز

17 - رساله در جواز هبه ولی مدّت را در ازدواج موقت

18 - شرح جواب بعضی از مسائل

19 - رساله در کیفیت زیارت عاشورا

20 - رساله در حرمت محارم موطوء بر واطی

21 - رساله در حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه

22 - رساله در ثبوت زنا و لواط به اقرار نزد حاکم

ص: 36

23 - رساله در ولايت حاكم بر بالغه غير رشیده

24 - رساله در نماز استیجاری

25 - رساله در تعیین آیه الكرسی

26 - رساله در طهارت عرق جنب از حرام

27 - رساله در حکم نماز در پوست دباغی شده مرده

28 - رساله در نماز جمعه

### أصول فقه

29 - الزهره البارقه لمعرفة أحوال المجاز والحقیقه

30 - رساله فی الاستصحاب

31 - حاشیه بر اصول معالم الدین

32 - حاشیه بر تهذیب الوصول

### حدیث

33 - حاشیه بر فروع کافی

ص: 37

## رجال

35 - رساله در تحقیق و بررسی احوال أبان بن عثمان، و اصحاب اجماع

36 - رساله در تحقیق و بررسی احوال إبراهیم بن هاشم

37 - رساله در تحقیق و بررسی احوال أبو بصیر

38 - رساله در تحقیق و بررسی احوال أحمد بن محمّد بن خالد برقی

39 - رساله در تحقیق و بررسی احوال أحمد بن محمّد بن عیسی قمی

40 - رساله در تحقیق و بررسی احوال إسحاق بن عمّار ساباطی

41 - رساله در تحقیق و بررسی احوال حسین بن خالد

42 - رساله در تحقیق و بررسی احوال حماد بن عیسی جهنی

43 - رساله در تحقیق و بررسی احوال سهل بن زیاد آدمی رازی

44 - رساله در بیان حکم روایات شهاب بن عبد ربّه

45 - رساله در بررسی احوال عبدالحمید بن سالم عطار، و فرزندش محمّد

46 - رساله در تحقیق و بررسی احوال عمر بن یزید

- 47 - رساله در تحقیق و بررسی احوال محمد بن اسماعیل
- 48 - رساله در بررسی احوال محمد بن أحمد، که از عمرکی روایت می کند
- 49 - رساله در تحقیق و بررسی احوال محمد بن خالد برقی
- 50 - رساله در تحقیق و بررسی احوال محمد بن سنان
- 51 - رساله در تحقیق و بررسی احوال محمد بن الفضیل
- 52 - رساله در تحقیق و بررسی احوال محمد بن عیسی یقطینی
- 53 - رساله در بررسی احوال اشخاص ملقب به : ما جیلویه
- 54 - رساله در اتحاد معاویه بن شریح، با معاویه بن میسره
- 55 - رساله در بیان مقصود از : « عدّه من أصحابنا » در بعضی اسانید کافی
- 56 - حاشیه بر کتاب فهرست
- 57 - حاشیه بر رجال شیخ طوسی
- کلام**
- 58 - اصول دین
- 59 - سؤال و جواب درباره شیخیه
- ص: 39

### ساخت مسجدی بزرگ

یکی از آثار خیر و خدمات مرحوم حجّه الإسلام شفتی، بنای تاریخی و بسیار بزرگ و زیبای مسجد سید اصفهان می باشد، که نویسندگان به مناسبت از عظمت و شکوه آن یاد نموده اند .

مرحوم میرزا حسن خان جابری انصاری، درباره مسجد سید می نویسد :

بنای جامع بیدآباد، بر علو همّتش فریاد می زند، زیرا مساجد بزرگ را شاهان متعدّد ساخته اند، و این مسجد را آن پادشاهِ علماء به تنهایی کفالت فرمود (1).

### فرزندان

مرحوم حجّه الإسلام شفتی دارای هشت پسر و چند دختر بوده، که دو تن از

ص: 40

فرزندان او به نام های : آقا سیّد هاشم و آقا سیّد ابوالقاسم، در ایّام حیاتِ وی از دنیا رخت بر می بندند .

شش فرزند دیگر سیّد عبارتند از :

1 - مرحوم علامه حاج سیّد أسد الله

شرح زندگانی این عالم فقیه و محقق عالی قدر، در اینجا و به چند کلمه خلاصه نمی شود، بلکه شایسته است در این زمینه کتابی جداگانه نگاشته شود(1).

ولی شمه ای از زندگی نامه او چنین است : وی فرزند ششم از هشت فرزندِ حجّه الإسلام، و اعلم اولاد ایشان بوده، ولادتش در سال 1227 یا 1228 رخ داده، سال ها در نجف اشرف از محضر مرحوم حاج شیخ محمد حسن نجفی - صاحب کتاب جواهر الکلام - استفاده کرده، و موفق به کسب اجازه از وی می شود .

ص: 41

---

1- . شرح حال وی در این کتاب ها آمده است : بیان المفاخر : 2 / 244 - 351 ؛ مکارم الآثار : 3 / 836 ؛ الکرام البرره : 1 / 124 ؛ أعيان الشيعه : 3 / 287 ؛ معارف الرجال : 1 / 94 ؛ لباب الألقاب : 71 ؛ هديه الاحباب : 147 ؛ ريحانه الأدب : 2 / 26 ؛ الكنى والالقباب : 2 / 174 ؛ ماضى النجف : 3 / 13 ؛ الفوائد الرضويّه : 1 / 42 ؛ اعلام اصفهان : 1 / 519 ؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان : 1 / 253 ؛ موسوعه طبقات الفقهاء : 13 / 133 ؛ أحسن الوديعه : 1 / 78 ؛ تاريخ اصفهان : 305 ؛ تاريخ اصفهان ورى : 262 ؛ رجال و مشاهير اصفهان : 153 ؛ مرآه الشرق : 1 / 146 .



حجّه الإسلام این بزرگوار را بسیار دوست می داشته و مردم را به متابعت و تجلیل او امر می فرموده ، و او را از جهت قوت نظر و قدرت استنباط بر فخرالمحققین فرزند علامه حلّی، ترجیح می داده است (1).

از مرحوم حاج سیّد اسد الله - معروف به : حجّه الإسلام ثانی - تألیفات و تصنیفات بسیاری به جا مانده، که در اینجا به نام تعدادی از آنها اشاره می کنیم :

1 - کتابی در امامت (2)

2 - کتابی درباره امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - (3)

3 - رساله در تقلید

4 - رساله در تقلید میّت

5 - حواشی بر نسخه مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی

6 - رسائل رجالیه

ص: 42

---

1- بیان المفآخر : 249/2 .

2- این اثر ارزشمند با عنوان : « الإمامه » در یک جلد، با تحقیق حجّه الإسلام والمسلمین حاج سیّد مهدی رجائی - دامت برکاته - به سال 1411 هـ ، توسط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد اصفهان، به چاپ رسید .

3- این اثر ارزشمند با عنوان : « کتاب الغیبه فی الإمام الثانی عشر علیه السلام » در دو جلد، با تحقیق صاحب این قلم، به سال 1427 هـ ، توسط انتشارات کتابخانه مسجد سیّد اصفهان، به چاپ رسید .

مرحوم حاج سید اسدالله سرانجام در شب یکشنبه، آخر ماه جمادی الثانیه سال 1290 هـ، در «کرد» (3) وفات یافته؛ بدن آن بزرگوار را پس از انتقال به نجف اشرف، در اتاق سمت راستِ راسِ آورده شونده به صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از درب قبله - یعنی مقابل قبر مرحوم علامه حاج شیخ مرتضی انصاری - به خاک می سپارند.

ص: 43

---

1- این اثر با عنوان: «العصیریّه» در یک جلد، با تحقیق صاحب این قلم، به سال 1426 هـ توسط انتشارات کتابخانه مسجد سید اصفهان، به چاپ رسید.

2- مؤلف قدس سره مطالب آن را از این کتاب ها انتخاب کرده است: کتاب الطرائف، تألیف سید بن طاوس؛ شرح نهج البلاغه، تألیف ابن ابی الحدید معتزلی؛ الصواعق المحرقة، تألیف ابن حجر هیتمی؛ و صحیحین، یعنی: صحیح مسلم و صحیح بخاری الذریعه: 22 / 439. این اثر ارزشمند در یک جلد، به سال 1389 ش، توسط انتشارات کتابخانه مسجد سید اصفهان، به چاپ رسید.

3- «کرد» از توابع کرمانشاه است.

در تذکره القبور می نویسد :

دم ارسی رو به مسجد که قدری بلند بسته است، قبر میر محمد مهدی پسر بزرگ مرحوم حجّه الإسلام، که از اهل علم و فضل بوده، می باشد (1).

3 - آقا سید مؤمن

در تذکره القبور گوید :

از اهل علم و فضل بوده و بعد از مرحوم حاج سید اسدالله مرجع ریاست بیدآباد و امام مسجد و پناه خلق به او می رسد؛ او تدریس هم داشته، و بعد از مرحوم حاج سید اسدالله اعلم و افقه از دیگر فرزندان سید حجّه الإسلام بوده است (2).

او از شاگردان مرحوم علامه حاج شیخ مرتضی انصاری قدس سره بوده و از تألیفاتش کتابی است در فقه به نام «جامع الأقوال»، که آن را عالمانه و با

ص: 44

---

1- . تذکره القبور : 81 .

2- . تذکره القبور : 81 .

استدلال و بسیار مبسوط نوشته و در آن تنها به احکام نماز پرداخته است (1).

وی سرانجام در دّوم ماه رمضان سال 1294 هـ وفات یافت؛ قبر وی طرف پائین پای پدرش مرحوم حجّه الإسلام است، قدری رو به جلو، و سنگ نشانی کمی بالاتر قرار گرفته است.

4 - حاج سیّد محمّد علی

تولد وی سال 1227 هـ بوده، چنانچه فرزندش مرحوم سیّد محمّد مهدی در کتاب: «غرقاب»، ضمن شرح حال او می نویسد: در آخر شعبان سال 1282 هـ وفات یافت در حالی که پنجاه و پنج سال داشت (2).

وی را در کنار برادرش مرحوم میر محمّد مهدی، در مقبره مرحوم حجّه الاسلام به خاک می سپارند.

در تذکره القبور می نویسد:

از اهل علم و فضل بوده و صبح در مسجد سیّد به اقامه جماعت می پرداخته، و نقل عبادت و تقوی از او می شود (3).

ص: 45

---

1- فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی قدس سره: 7/366 شماره 2799.

2- غرقاب: نسخه خطی.

3- تذکره القبور: 81.

در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم، مجموعه ای به شماره: 1995 (1)، می باشد، که شامل چهار رساله از تألیفات مرحوم حاج سید محمد علی بدین شرح است:

1 - إتلاف العبد مال المولی و جنایته علیه

2 - الصلاة فی المكان المغصوب

3 - شرح شرائع الإسلام ( کتاب الوصایا ) (2)

4 - شرح کتاب « اللمعه الدمشقیّه » (3)

در آغاز این مجموعه اجازه نامه مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسن نجفی - صاحب جواهر الکلام - به مرحوم حاج سید محمد علی، آمده است (4).

ص: 46

---

1- . فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی : 366 / 5 .

2- . جلد دیگری از شرح مزجی وی بر شرائع الإسلام، در کتابخانه مسجد اعظم قم نگهداری می شود فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم : ص 101 شماره 517 .

3- . این کتاب به خط مؤلف قدس سره است و شرح مزجی مفصّلی بر فصل سوم کتاب الصلاة لمعه می باشد .

4- . این اجازه که در چند صفحه می باشد، به خط صاحب جواهر نیست، ولی مهر شریف وی در پایان اجازه به چشم می خورد .

وی از رؤسای اندیشمند در محله بیدآباد اصفهان بوده، که پس از فوت برادر عالم خود مرحوم آقا سید مؤمن، ریاست و عنوان کلی یافت.

وی در مسجد سید تعمیرات اساسی انجام داده و قسمت عمده کاشیکاری مسجد در زمان تولیت ایشان بوده است.

در کتاب: « معجم رجال الفكر والأدب » (1)، این رساله ها از تألیفات وی شمرده شده:

1 - اجتماع امر و نهی 2 - اصاله البراءه 3 - التعادل والتراجیح 4 - حجّیه الاستصحاب 5 - حجّیه القطع والظنّ.

وی در روز عاشوراء سال 1320 ه، در مسافرت عتبات، در کربلا وفات یافته، در نجف اشرف در کنار برادر خود مرحوم علامه حاج سید اسد الله، مدفون گردید.

6 - آقا سید زین العابدین

عالم و فاضل بوده، و در شورش مردم اصفهان در سال 1265 ه که مردم بی پناه به او پناه بردند، از دستگاه حکومت ظلم ها کشیده و ستم ها دیده است.

ص: 47

علاّمه تهرانی رحمه الله درباره او می نویسد :

از اهل فضل و علم و کمال و شهرت و وجاهت و اعتبار بوده و قبل از برادرش حاج سیّد اسدالله ( سال 1290 ) وفات یافته است (1).

قبر وی جلو قبر سیّد حجّه الاسلام، رو به دم ارسی قرار دارد (2).

### درگذشت

سرانجام حجّه الاسلام پس از هشتاد و اندی سال عمر پر ثمر و پر خیر و برکت، در بعد از ظهر روز یکشنبه، دوّم ماه ربیع الثانی (3) سال 1260 قمری، مصادف با دوّم فروردین ماه سال 1223 شمسی، بر اثر بیماری استسقاء، در اصفهان دیده از جهان فرو بست .

مرحوم ملاّ علی اکبر خوانساری، سیّد حجّه الإسلام را غسل داده و از آن

ص: 48

---

1- . الکرام البرره : 2 / 589 .

2- . تذکره القبور : 81 .

3- . در بیشتر نوشته ها ربیع الأوّل ثبت شده، و این اشتباه ناشی از نوشته مرحوم علاّمه خوانساری در کتاب « روضات الجنّات » است . فوت حجّه الإسلام یقیناً در دوّم ماه ربیع الأوّل بوده، زیرا اجازه ای که مرحوم حجّه الإسلام برای شخصی به نام « آخوند ملاّ محمّد » بر برگ نخست « سؤال و جواب » نوشته، به تاریخ 23 ربیع الأوّل 1260 می باشد ( فهرست نسخ خطّی کتابخانه مجلس شورای اسلامی : 17 / 147 شماره 4924 ؛ بیان المفآخر : 2 / 128 ) .

پس دست های مبارک آن جناب را بوسیده و کفن نمود .

فرزند عالم و بزرگوارش مرحوم حاج سید اسدالله، بر بدن پدر نماز گزارده، و سپس بدن آن بزرگوار را در روز چهارشنبه در مقبره ای که خود قبلاً در کنار مسجد خویش مهیا ساخته بود، به خاک سپردند .

ص: 49





## سؤال و جواب در باره : حکم عقد با خواهر زوجه مطلقه

تالیف : علامه فقیه و محقق متبّع حاج سید محمد باقر شفتی قدس سره

مشهور به : حجّه الإسلام ( 1180 - 1260 هـ )

تحقیق سید مهدی شفتی

ص: 51



## [سؤال]

سؤال : هرگاه زید زوجه خود را طلاق خلعی گفت، آیا می تواند در اثنای عدّه، خواهر مطلقه مزبوره را عقد کند برای خود، یا نه ؟

و در صورتی که تواند، آیا عکس می تواند بکند، یعنی : زوجه جدیده را طلاق بائن بگوید و در عدّه او، اخت او را که مطلقه اولی باشد عقد کند، یا نه ؟

آیا در این باب، فرقی میان عقد دائمی و انقطاعی هست، یا نه ؟

## [جواب]

جواب : این سؤال مشتمل است بر سه مطلب :

ص: 53

اوّل آن است که : کسی زوجه خود را مطلقه کرد به طلاق خلعی، آیا می تواند قبل از انقضای عدّه، اخت او را عقد نماید، یا نه ؟

جواب آن است که : می تواند، بلکه حکم به جواز، اختصاص به خلع ندارد، بلکه ثابت است در مطلق طلاق بائن، مثل : مطلقه به طلاق خلع و مبارات و مطلقه به ثلاث تطلیقات، بلکه ثابت است در غیر طلاق بائن، مثل آن که فسخ عقد شده باشد بأحد أسباب مقتضیه فسخ عقد .

و این مصرّح به در کلمات اصحاب است ؛ قال فی المقنع :

أمّا الخلع، فلا یكون إلاّ من قبل المرأه، و هی أن تقول لزوجهها : لا أبرّ لك قسماً - إلى أن قال - : فإذا قالت هذا لزوجهها فقد حلّ له ما أخذ منها، وإن كان أكثر ممّا أعطها من الصداق وقد بانت منه، و حلّت للزوج (1) بعد

ص: 54

انقضاء عدتها، و حلّ له أن يتزوج أختها من ساعته (1).

وفى المقنعه :

وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ أَرْبَعُ زَوْجَاتٍ، فَطَلَّقَ وَاحِدَهُ مِنْهُنَّ طَلَاقَ السَّنَةِ، تَطْلِيقَهُ وَاحِدَهُ يَمْلِكُ فِيهِ الرَّجْعَةَ، لَمْ يَجْزَلْهُ أَنْ يَعْقِدَ عَلَى امْرَأَةٍ نِكَاحًا حَتَّى تَخْرُجَ الْمُطَلَّقةَ مِنَ الْعِدَّةِ، فَإِنْ خَلَعَ وَاحِدَهُ مِنَ الْأَرْبَعِ، أَوْ بَارئَهَا (2) لَمْ يَحْرَمْ عَلَيْهِ الْعَقْدُ عَلَى امْرَأَةٍ أُخْرَى فِي الْحَالِ نِكَاحًا، لِأَنَّهُ لَيْسَ لَهُ عَلَى الْمُخْتَلَعَةِ وَالْمُبَارَاهِ رَجْعُهُ .

وَكذلكَ إِنْ كَانَتْ الَّتِي طَلَّقَهَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا جَازِلُهُ الْعَقْدُ فِي الْوَقْتِ عَلَى أُخْتِهَا وَغَيْرِهَا مِنَ النِّسَاءِ، لِأَنَّهُ لَا عِدَّةَ لَهُ عَلَيْهَا ؛ وَكَذلكَ إِنْ طَلَّقَهَا طَلَاقَ الْعِدَّةِ ثَلَاثًا لَمْ يَحْرَمْ عَلَيْهِ الْعَقْدُ عَلَى غَيْرِهَا، إِذْ لَا رَجْعَهُ لَهُ عَلَيْهَا حَسَبَ مَا قَدَّمْنَاهُ .

وَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ الرَّجُلِ امْرَأَةٌ قَدْ دَخَلَ بِهَا وَطَلَّقَهَا طَلَاقَ السَّنَةِ لَمْ يَجْزَلْهُ الْعَقْدُ عَلَى أُخْتِهَا حَتَّى تَخْرُجَ الْمُطَلَّقةَ مِنْ عِدَّتِهَا، فَإِنْ خَلَعَهَا، أَوْ بَارئَهَا، أَوْ طَلَّقَهَا لِلْعِدَّةِ ثَلَاثًا، فَلَا حَرَجَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْقِدَ عَلَى أُخْتِهَا فِي الْحَالِ، إِذْ لَا رَجْعَهُ لَهُ عَلَيْهَا كَمَا ذَكَرْنَاهُ (3).

ص: 55

(-1) المقنع : 348 .

(-2) فى المصدر : أوبارها .

(-3) المقنعه : 536 .

## و فى المبسوط :

وأما أختها وعمّتها وخالّتها فإنّما يحرم من تحريم جمع، فإن كان الطلاق رجعيّاً فالتحريم قائم، لأنّ الرجعيّة فى حكم الزوجات، فلا يجمع بين المرأة وعمّتها، وكذلك بينها وبين خالّتها .

وإن كان الطلاق بائناً أو خلعاً أو فسخاً جاز العقد على أختها وعمّتها وخالّتها قبل انقضاء عدّتها .

وكذلك إن كانت عنده واحده فطلّقها جاز له العقد على أربع إن كان الطلاق بائناً، فإن كان رجعيّاً فليس له أن يعقد إلا على ثلاث .

وإن كانت عنده أربع فطلّقهنّ كلّهنّ كان له العقد على أربع، أو أقلّ منهنّ إن كان بائناً ؛ وإن كان رجعيّاً لم يكن له أن يعقد على واحده حتّى يخرج من العده (1).

## و فى الخلاف :

إذا أبان زوجته بخلعٍ أو مبراتٍ أو فسخٍ، جاز له أن يتزوَّج بأختها وعمّتها وخالّتها قبل أن تخرج من العده . وبه قال زيد بن ثابت، والزهري، ومالك، والشافعي .

وذهب قوم إلى أنّه لا يجوز قبل الخروج من العده على كلّ حالٍ ؛ حكوا

ص: 56

ذلك عن عليّ عليه السلام وابن عباس؛ وبه قال الثوري وأبو حنيفة وأصحابه .

وهكذا الخلاف فيما إذا كان تحتها أربع فطلق واحده، هل له نكاح أخرى قبل انقضاء عدّه هذه، أم لا؟ ولو طلقهن كلهن لم يكن له أن يتزوج غيرهن، لا واحده ولا أربعاً حتى تنقضي عدتهنّ .

وهكذا لو كان له زوجه واحده فطلقها، كان له العقد على أربع سواها؛ وقالوا: لا يجوز . دليلنا إجماع الفرقه وأخبارهم (1).

وفي الوسيله - في مقام بيان المحرّمات بالسبب - ما هذا لفظه :

والأختان معاً، سواء عقد عليهما عقد مقارنه، أو عقد متابعه، وعقد المتابعه يصحّ على من عقد عليه أول، فإن دخل بالثانيه فرّق بينهما، ولم يرجع إلى الاولى بعد خروج الثانيه من العدّه، ولا يجوز له ذلك إلا بعد مفارقه الاولى منه بالموت، أو بالطلاق، فإن طلقها رجعيّاً لم يجز له العقد على الأخرى إلا بعد خروجها من العدّه (2).

### وفي المراسم :

ومن طلق طلاقاً يملك فيه الرجعه وأراد العقد على أخت المطلّقه، أو كانت رابعه وعنده ثلاث، فلا يجوز له حتى تخرج من العدّه؛ وأمّا في

ص: 57

---

1- (الخلاف 4 : 297 .

2- (الوسيله : 293 .



### وفى الكافى :

الضرب الخامس : المحرّمات فى حال دون حال ؛ الكافره حتّى تسلّم وإن اختلفت جهات كفرها، وأخت المعقود عليها حتّى يثبت حلّها بموت، أو رده، أو لعان، أو طلاق بائن، أو تخرج عن عدّه الرجعى، وأخت الأمه الموطوءه حتّى تخرج عن الملك (2).

### وفى المهذب :

و من طلق زوجته له طلاقاً رجعيّاً حرم عليه العقد على أختها حتّى تنقضى عدّتها .

- إلى أن قال - : وإذا كان عند رجلٍ أربع زوجات و طلق واحده منهنّ طلاقاً يملك فيه الرجعه حرم عليه العقد على أخرى حتّى تنقضى عدّه المطلّقه، فإن كان الطلاق بائناً جاز له العقد على الأخرى فى الحال (3).

### وفى الغنيه :

وأما من يحرم العقد عليهنّ فى حالٍ دون حالٍ فأخت المعقود عليها

ص: 58

---

1- ( المراسم العلويّه: 170 .

2- ( الكافى فى الفقه : 286 .

3- ( المهذب 2 : 186 .

بلا خلاف .

- إلى أن قال - : و الخامسة حتى تنقضى الأربع بما يوجب البينونه والمطلقه للعده ثلاثاً، أو للسنة على ما نبينه حتى تنكح زوجاً آخر وتبين منه ؛ و كذا كلّ مزوجه والمعتده من الطلاق الرجعي حتى تخرج من عدتها، كلّ هذا بلا خلاف (1).

### و في السرائر :

و إذا طلق الرجل واحده من الأربع طلاقاً يملك فيه الرجعه فلا يجوز له العقد على أخرى حتى تخرج تلك من العده، فإن كان طلاقاً لا يملك فيه الرجعه جاز له العقد على أخرى في الحال (2).

### و فيه أيضاً :

متى عقد على امرأه ثم عقد على أختها أو أمها أو بنتها بجهاله فرّق بينهما، فإن وطئها و جاءت بولدٍ كان لاحقاً به ؛ و روى أنه لا يقرب الزوجه الأولى حتى تنقضى عدتها، فإن كانت التطليقه لا رجعه له عليها في تلك العده، فبعد تلك التطليقه جاز له العقد على أختها في الحال ؛ وكذلك كلّ عدّه لا رجعه للزوج على الزوجه فيها يجوز له العقد على

ص: 59

---

(-1) غنيه النزوع : 339 .

(-2) السرائر 2 : 539 .

أخت المعتدّه في الحال، متمتعاً كانت، أو مفسوخاً نكاحها، أو مطلقه، أو مباراه، أو مختلعه (1).

## و في الجامع :

وتحرم في حالٍ دون حال: الكافره حتّى تسلم، والمرتدّه، وذات الزوج، والمعتدّه من زوج عدّه رجعيّه، أو بانه على غير من أبانها، والمطلقه ثلاثاً في الحرّه، واثنتين في الأمه على مطلقها في العدّه وعلى غيره، وبعد العدّه عليه خاصّه حتّى تنكح زوجاً غيره ويدخل بها و تبين منه.

- إلى أن قال - : والجمع بين الأختين في نكاح غبطه (2)، أو متعه نسباً، أو رضاعاً (3)، أو بوطاً في المملوكتين، فإن جمع بينهما في العدّه (4) اختار أيّهما (5) شاء .

فإن عقد على واحدٍ، ثم على أختها، فالأولى حلّ والأخرى فرق بينهما، ولم يقرب الأولى حتّى تخرج هذه من عدتها، وكذلك في الأمّ و بنتها سواء .

ص: 60

1- (السرائر 2 : 537 .

2- (أى فى : نكاح الدائم .

3- ( « أوزاعاً » لم يرد فى المصدر .

4- (فى المصدر : فى العقد .

5- (فى المصدر : أيّهما .

وإذا تمتّع بامرأه ثمّ بانت منها بعد الدخول بها لم يتزوج أختها إلا بعد انقضاء عدّتها .

وإذا طلق زوجته طلاقاً رجعيّاً لم يحلّ له التزويج بأختها حتّى تنقضى عدّتها، ولو كانت رابعةً فطلقها رجعيّاً لم تحلّ له الأخرى حتّى تنقضى العده، فإن طلق بانئناً حلّ له ذلك في المسألتين، وكذلك لو ماتت زوجته (1).

### وفي الشرائع :

إذا طلق واحده من الأربع حرم عليه العقد على غيرها حتّى تنقضى عدّتها إن كان الطلاق رجعيّاً .

ولو كان بانئناً جاز له العقد على أخرى في الحال ؛ وكذا الحكم في نكاح أخت الزوجه على كراهيته مع البينونه (2).

### وفي النافع :

وإذا طلق واحده من الأربع حرم عليه ما زاد غبطةً ودواماً (3) حتّى

ص: 61

---

1- (الجامع للشرائع : 428 .

2- (شرائع الإسلام 2: 237 .

3- (« ودواماً » لم يرد في المصدر .

تخرج المطلَّقه (1) من العده، أو تكون المطلَّقه بانته ؛ و كذا لو طلق امرأه وأراد نكاح أختها (2).

### و فى القواعد :

ولو طلق رجعيًا حرمت الأخت حتى تخرج العده ؛ ولو طلق بانته، أو فسخ بسبب (3) حلَّت فى الحال، على كراهيّه حتى تخرج العده (4).

### و فى التذكرة :

ولو طلق الأولى طلاقاً بانته بخلع، أو مبراتٍ، أو فسخٍ، جاز له نكاح الثانيه، لأنّه طلاق بانته، فجاز له العقد على أختها، كما لو طلقها قبل الدخول .

- إلى أن قال - : ولو كان الطلاق رجعيًا لم يجز له نكاح أختها ما لم ينقضى عدتها، لأن الرجعيّه فى حكم الزوجه (5).

### و فى الإرشاد :

ولو طلق واحده من كمال العدد بانته جاز له نكاح غيرها وأختها على

ص: 62

---

1- « المطلَّقه » لم يرد فى المصدر .

2- المختصر النافع: 178 .

3- فى المصدر : بعيب .

4- قواعد الأحكام 3 : 34 .

5- تذكره الفقهاء 2 : 635 .

كراهيّه في الحال ؛ ولو كان رجعيّاً حرمت الأخرى والأخت إلا بعد العده (1).

### و في التبصره :

لو طلق إحدى الأربع رجعيّاً لم يجوز أن ينكح بدلها حتى تخرج من العده، ويجوز في البائن (2).

### و في اللمعه و شرحها :

( أمّا الأخت ) للزوجه ( فتحرّم جمعاً ) بينها وبينها - أي : بين هذه الزوجه وأختها - فمتى فارق الأولى بموتٍ، أو فسخ، أو طلاق بائن، أو انقضت عدّتها حلّت الأخرى (3).

بعد از احاطه به عبارات مذكوره، ظاهر می شود این كه : حكم، نفيّاً أو (4) إثباتاً - أي : عدم جواز عقد أخت مطلقه به طلاق رجعي در اثنای عده، و جواز آن در غير طلاق رجعي - محلّ وفاق است ؛ والمستند في ذلك - مضافاً إلى ذلك - النصوص الآتيه، فلا إشكال في المسأله .

ص: 63

1- ( إرشاد الأذهان 2 : 26 .

2- ( تبصره المتعلّمين : 176 .

3- ( الروضه البهيّه في شرح اللمعه الدمشقيه 5 : 181 .

4- ( در بعضی نسخه ها : و .



## [مطلب دوم]

مطلب ثانی آن است [ که ] : آیا بعد از آن که اُخت مطلقه را در اثناء عده عقد نمود، می تواند معقوده ثانیه را مطلقه به طلاق خلع نماید و در اثنای عده او، مطلقه اولی را عقد نماید ؟

جواب این است که : خیر، نمی تواند، نظر به این که طلاق خلع به اختیار این شخص نیست، بلکه در صورتی است که کمال نفرت از جانب زوجه بوده باشد .

و گاه هست ضعیفه هرگز راضی به طلاق نیست، بلی هرگاه فرض شود که شرط خلع متحقق باشد البتّه می تواند، پس مقصود این است که این کلیّت ندارد که توان این را حيله و تدبیری قرار داد در تزویج اُخت مطلقه در اثناء عده او .

همچنین است حال در طلاق به طریق مبارات، آن نیز به اختیار زوج نیست، بلکه در صورت تحقّق نفرت و کراهت است از طرف زوج و زوجه، این نیز هرگاه فرض شود تحقّق آن، جواز آن نیز محلّ تأمل نخواهد بود .

ص: 65



بلی مطلقه به ثلاث تطلیقات ممکن است، به این معنی که : معقوده ثانیه را سه طلاق گفت، در این صورت تزویجِ اِختِ او در اثناءِ عدّه جایز است، خواه مطلقه اولی بوده باشد، یا اِختِ دیگر او، لکن عود به عقد مطلقه به ثلاث طلاق، مجوّز نخواهد بود، مگر بعد از تَحْلُلِ محلّ.

ص: 66

مطلب ثالث آن است که : آیا جایز است عقد اُخت متمّع بها بعد از انقضاء اجل متعه و قبل از انقضاء عدّه آن، خواه عقد اُخت در اثناء عدّه به طریق دوام بوده باشد، یا انقطاع ؟

جواب این مسأله، محلّ خلاف ما بین فقها است ؛ جماعتی از اعظام فقها - قدّس الله تعالی ارواحهم - حکم فرموده اند به عدم جواز آن ؛ منهم : شیخنا

الصدوق، قال فی المقنع :

إذا تزوّجتَ بامرأه متعه إلى أجلٍ مسمّی، فلما انقضی أجلها أحببتَ أن تزوّج اُختها، فلا تحلّ لك حتّی تنقضی عدّتها (1).

و منهم : شیخ الطائفه، فإنّ الظاهر منه فی التهذیب و الاستبصار والخلاف ذلك ؛ قال فی التهذیب :

ص: 67

ومتى طلق الرجل امرأته طلاقاً يملك رجعتها فيه، فلا يجوز له العقد على أختها؛ ومتى طلقها طلاقاً بائناً، أو ماتت عنه، أو بانت منه بأحد وجوه البيئونه، فلا بأس عليه بالعقد على أختها في الحال...؛ وأما المتمتع (1) فقد روى فيها أنه إذا انقضى أجلها فلا يجوز العقد على أختها إلا بعد انقضاء عدتها (2).

وقال أيضاً فيما بعد ذلك :

وقد قدمنا الخبر الذي يتضمن أن المتمتع إذا انقضى أجلها فليس لزوجها أن يتمتع بأختها حتى تنقضى عدتها (3).

ويقرب منه ما ذكره في النهاية، قال :

ومتى طلق الرجل امرأته طلاقاً يملك فيه الرجعه لم يجز له العقد على أختها حتى تنقضى عدتها، فإن كانت تطليقه بائنه جاز له العقد على أختها في الحال؛ وقد روى في المتمتع إذا انقضى أجلها: أنه لا يجوز العقد على أختها في الحال (4).

وسمعت عبارته في الخلاف، وستقف على كلامه في الاستبصار.

ص: 68

---

1- في المصدر: المتمتع.

2- تهذيب الأحكام 7: 286 و 287.

3- تهذيب الأحكام 7: 287.

4- النهاية: 454.

و منهم : صاحب الجامع، قال :

إذا تمتّع بامرأه، ثمّ بانت منه بعد الدخول بها، لم يتزوَّج أختها إلاّ بعد انقضاء عدّتها .

وقال أيضاً فيما بعد ذلك :

و يجوز أن يتمتّع بامرأه مراراً كثيرة، وإذا انقضى أجلها جاز له العقد عليها في عدّتها، و لا يجوز له العقد على أختها حتّى تخرج عدّتها (1).

و منهم : صاحب المدارك، قال في شرحه على النافع :

قال المفيد رحمه الله في المقنعه : و أمّا المتعه، فقد روى فيها أنّه إذا انقضى أجلها فلا يجوز على أختها إلاّ بعد انقضاء عدّتها .

و أورد الشيخ في ذلك روایتين أوضحهما سنداً ما رواه في الصحيح عن الحسين بن سعيد، قال: قرأت في كتاب رجلٍ إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام.

- إلى أن قال - : والعمل بهذه الروايه متّجهٌ، لصحّته سندها و سلامتها عن المعارض (2).

و منهم : صاحب الوسائل، فإنّه صرّح بذلك في مواضع من وسائله :

ص: 69

---

1- ( الجامع للشرائع : 451 .

2- ( نهاية المرام 1 : 180 .

منها : ما ذكره بقوله : باب من تمتع بامرأه لم تحل له أختها حتى تنقضي عدتها (1).

و منها : ما ذكره أيضاً، فقال : باب تحريم الجمع بين الأختين في المتعه حتى في العده (2).

و منها : ما ذكره في موضع آخر، فقال : من طلق زوجته رجعيًا لم يجز له تزويج أختها حتى تنقضي عدتها ؛ وكذا المتعه إذا انقضت عدتها ؛ ويجوز في العده من الطلاق البائن و من الوفاه (3).

و منهم : صاحب الكفايه، قال :

و إذا انقضت أجل المتعه فلا يجوز العقد على أخت المتمتع بها حتى تنقضي العده، عملاً بالنص الصحيح (4).

### **[المستند في عدم جواز العقد على أخت المتمتع بها قبل انقضاء العده ]**

والمستند في ذلك - مضافاً إلى الاستصحاب - نصوص معتبره :

ص: 70

1- ( وسائل الشيعه 20: 480 باب 27 .

2- ( وسائل الشيعه 21: 78 باب 44 .

3- ( وسائل الشيعه 22: 270 باب 48 .

4- ( كفايه الأحكام : 163 .

منها : ما رواه ثقة الإسلام فى باب : الجمع بين الأختين، من نكاح الكافى، عن الحسين بن سعيد (1) أنه قال : قرأت فى كتاب رجلٍ إلى أبى الحسن عليه السلام : جعلت فداك، الرجل يتزوج المرأة متعةً إلى أجلٍ مسمى، فينقضى الأجل بينهما، هل له أن ينكح أختها من قبل أن تنقضى عدتها ؟ فكتب : لا يحلّ له أن يتزوجها حتى تنقضى عدتها (2).

و لا يخفى أنّ روايه ثقة الإسلام عن الحسين بن سعيد من غير واسطه غير ثابتة، بل المعهود روايته عنه بواسطتين : محمد بن يحيى، و أحمد بن محمد بن عيسى، فقد مشى هنا على غير عادته من ضبط الواسطه، أو الإحالة بما ذكره قبل ذلك بقليل، لكنّ الظاهر أنّه أخذه من كتاب الحسين بن سعيد الثابت لديه أنّه من كتابه، فجهل الواسطه - على تسليمه - غير مضرّ بالحكم بصحّ حديثه .

و منها : ما رواه ثقة الإسلام فى الباب المذكور أيضاً، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، قال : قرأت كتاب رجلٍ إلى أبى الحسن عليه السلام : جعلت فداك، إلى آخر الحديث المذكور (3).

ورواهما شيخ الطائفة فى التهذيب عن ثقة الإسلام، فقال :

ص: 71

- 
- 1- فى المصدر : عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس قال : قرأت فى كتاب رجل، الحديث .
  - 2- الكافى 5 : 431 ح 5 .
  - 3- الكافى 5 : 431 ح 5 .

فأما المتعه فقد روى فيها أنه إذا انقضى أجلها فلا يجوز العقد على أختها إلا بعد انقضاء عدتها؛ روى ذلك محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، قال: قرأت في كتاب رجل إلى أبي الحسن عليه السلام؛ وروى الحسين بن سعيد أيضاً، قال: قرأت في كتاب رجل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام: جعلت فداك! الرجل يتزوج المرأة متعه إلى أجل مسمى فينقضى الأجل بينهما، هل له أن ينكح أختها قبل أن تنقضى عدتها؟ فكتب عليه السلام: لا يحل أن يزوجه حتى تنقضى عدتها (1).

وبهذا النحو أورده ثقة الإسلام من غير تغيير أصلاً، إلا في ذكر الرضا عليه السلام بعد ذكر أبي الحسن في الثاني، فإنه غير مذكور في غالب نسخ الكافي، فعلى هذا ما في الوسائل و الكافي - من إسنادهما الحسين بن سعيد إلى آخره، إلى التهذيب - محمول على ما ستقف عليه.

توضيح الحال يستدعى إيراد عين ما في الكافي والتهذيب والاستبصار، ثم الإشارة إلى المرام، فنقول: الموجود في الكافي:

عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، قال: قرأت في كتاب رجل إلى أبي الحسن عليه السلام - وروى الحسين بن سعيد

ص: 72

أيضاً (1) قال: قرأت في كتاب رجلٍ إلى أبي الحسن عليه السلام: - جعلت فداك! الرجل يتزوج المرأة متعةً إلى أجلٍ مسمّى، فينقضى الأجل بينهما، هل له أن ينكح أختها قبل أن تنقضى عدتها؟ فكتب: لا يحلّ له أن يزوجه (2) حتى تنقضى عدتها (3).

انتهى عين ما في الكافي، وقد علمت ما في التهذيب نقلاً عنه.

وفي الاستبصار:

فأمّا ما رواه محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، قال: قرأت في كتاب رجلٍ إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام، وروى الحسين بن سعيد أيضاً، قال: قرأت في كتاب رجلٍ إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام: جعلت فداك! الرجل يتزوج المرأة متعةً إلى أجلٍ مسمّى، فينقضى الأجل بينهما، هل له أن ينكح أختها قبل أن تنقضى عدتها؟ فكتب: لا يحلّ له أن يزوجه حتى تنقضى عدتها.

فالوجه في هذا الخبر أحد شيئين، أحدهما: أن يونس والحسين بن

سعيد لم يرويا عن إمامٍ معصوم ولا عمّن رواه عن إمامٍ؛ وإثماً قالوا: وجدنا في كتاب رجلٍ؛ وليس كلّما يوجد في الكتب يكون صحيحاً،

ص: 73

---

1- « وروى الحسين بن سعيد » لم يرد في المصدر .

2- في المصدر: أن يتزوجها .

3- الكافي 5 : 431 ح 5 .



ولو سلم لجاز لنا أن نخصّه بالمتعه، دون عقد الدوام (1)، انتهى ما فى الاستبصار .

و لا يخفى عليك أنّ الظاهر ممّا فى التهذيب والاستبصار أنّ المحكىّ عن يونس والحسين بن سعيد كليهما حكاه شيخ الطائفة عن الكافى، فما فى الوسائل والوافى غير جيّد، لكنّ الموجود فى أكثر نسخ الكافى لا يساعده، لخلوّه عن ذكر الحسين بن سعيد، فإنّ الموجود فى أكثر نسخه هكذا :

علّى بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، قال : قرأت فى كتاب رجلٍ إلى أبى الحسن عليه السلام : جعلت فداك ! الرجل يتزوج المرأة متعهً إلى أجلٍ مسمّى، فينقضى الأجل بينهما، هل له أن تنكح أختها من قبل أن تنقضى عدّتها ؟ فكتب : لا يحلّ لها أن يزوّجها حتّى تنقضى عدّتها (2).

فما فى الوسائل والوافى مبنىّ عليه، لكنّ الظاهر أنّ ما فى أكثر نسخ الكافى مبنىّ على السقط، فسقط من قلم الناسخ ما كان بعد أبى الحسن الأوّل، إلى قوله : « إلى أبى الحسن عليه السلام »، و ما كان بعد رجلٍ فى قوله : « فى كتاب رجلٍ » فى الأوّل إلى قوله : « فى كتاب رجلٍ » فى الثانى، فسرى النقصان إلى سائر النسخ لاستنساخها منه .

ص : 74

---

1- ( الاستبصار 3 : 170 .

2- ( الكافى 5 : 431 ح 5 .

والدليل على ذلك ما وجد في بعض النسخ كما تبيننا عليه، لوضوح أولويّة الحمل على التقصان فيما إذا دار الأمر بينه وبين الزيادة؛ ولأنّ التأمل فيما في

التهذيب والاستبصار يرشدك إليه، كما لا يخفى على المتأمل .

ومنها : ما رواه في باب المتعه من نكاح الفقيه باسناده إلى القاسم بن محمّد الجوهري، عن عليّ بن أبي حمزه، قال : قرأت في كتاب رجلٍ إلى أبي الحسن عليه السلام: رجل تزوّج بامرأه متعهً إلى أجلٍ مسمّى، فإذا انقضى الأجل بينهما هل يحلّ له أن يتزوّج بأختها؟ فقال : لا يحلّ له حتّى تنقضى عدّتها (1).

ثمّ أقول : إنّ المكاتبه المذكوره لكونها ممّا أخبر به الحسين بن سعيد تكون صحيحة؛ و ممّا أخبر به يونس بن عبدالرحمان تكون معتبره، لاشتمال السند على إسماعيل بن مرار الذي يكون حديثه معتبراً عندي؛ و لكونها ممّا أخبر به عليّ بن أبي حمزه تكون موثقه، فهي في غاية القوّه، قد تلقّاها المشايخ الثلاثة - نور الله

تعالى مراقدهم - بالقبول، لإيرادهم إيّاها في الكافي و الفقيه و التهذيب، فهي صريحه في عدم جواز عقد الأخت المتمتّع بها قبل انقضاء عدّتها .

وقد أفتى بمضمونها شيخنا الصدوق في المقنع، و الكيدري - على ما حكاه العلّامه في المختلف عنه - و صاحب المدارك، و شيخنا الحرّ العاملي، و صاحب الكفايه .

ص: 75

و هو الظاهر من ثقه الإسلام لإيرادها فى الكافى، و شيخنا الصدوق فى الفقيه لذلك، و قد قال فى أوّله ما قال ؛ و شيخ الطائفة على ما عرفت ؛ و هو الظاهر منه فى الخلاف أيضاً، فلاحظ عبارته السالفه .

و لعلّ الظاهر من المقنعه و الوسيله و المراسم و الكافى و الغنيه و الشرائع و النافع و القواعد و الإرشاد و التبصره و اللمعه و شرحها جوازه، بناءً على أنّ المستفاد منها أنّ جواز العقد على أخت المرأه فى أثناء العده إنّما هو إذا كان للزوج عليها رجعه

فيها ؛ و أمّا إذا بانّت منه ولم يكن له عليها رجعه فيها، فيجوز العقد على أختها قبل

انقضاء عدّتها .

و ما نحن فيه من هذا القبيل، للقطع بأنّ بعد انقضاء أجل المتعه لا يجوز له الرجوع عليها ؛ و قد أوردنا عباراتهم، فليلاحظ .

و هو المصرّح به فى المهذب و السرائر و التحرير و المختلف ؛ قال فى المهذب :

و إذا انقضت أجل الزوجه المتمتع بها جاز العقد على أختها فى الحال و قبل انقضاء عدّتها، و قد روى أنّ ذلك لا يجوز حتّى تنقضى العده، و هو أحوط (1).

و فى السرائر :

ص: 76

فإن كانت المطلقة (1) لا رجعه له عليها في تلك العدة فبعد تلك التطليقة جاز له العقد على أختها في الحال؛ وكذلك كلّ عدّه لا رجعه للزوج على الزوجه يجوز له العقد على أخت المعتدّه في الحال، متمتّعه كانت، أو مفسوخاً نكاحها، أو مطلقه مباريه، أو مختلعه .

وقد روى في المتمتّعه: إذا انقضى أجلها أنّه لا يجوز العقد على أختها حتى تنقضى عدّتها (2).

وهذه روايه شاذّه مخالفه لأصول المذهب، لا يلتفت إليها (3).

وفي التحرير:

يجوز أن يعقد على امرأه عقد المتعه مرّات كثيره، مرّه بعد أخرى، إذا خرجت مدّه العقد الأوّل، وإن لم يخرج بعد من العده؛ وكذا يجوز أن يعقد على أختها بعد الأجل قبل خروج العده؛ ولا يجوز لغيره العقد عليها إلا بعد خروج عدّتها (4).

وفي المختلف:

ص: 77

---

(1) في المصدر: التطليقه .

(2) الوسائل: الباب 27 من أبواب ما يحرم بالمصاهره، ح 1 .

(3) السرائر 2: 537 .

(4) تحرير الأحكام 3: 526 .

يجوز للرجل بعد انقضاء أجل المتعه التزويج بأختها وإن لم ينقض عدتها على الأشهر بين علمائنا .

وقال الصدوق : فإذا انقضى أجلها - إلى آخر عبارته السالفه، ثم قال : - و تبعه الكيدري (1).

لنا : إنها فرقه بائن، فأشبهت المطلقه ثلاثاً وغيرها من البوائن، و لا تحلّ له حتى يعقد عليها عقداً مستأنفاً، فساغ التزويج بالأخت، كالنكاح الدائم (2).

### [المستند في جواز العقد على أخت المرأه ولو قبل انقضاء العده ]

والمستند في ذلك الكتاب والسنة، أما الكتاب فأيات، أظهرها قوله تعالى : « وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وراءَ ذَلِكَ »، بناءً على أنه إشاره إلى المدلول عليه بقوله تعالى : « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ

ص: 78

1- (إصباح الشيعة (الينابيع الفقهيّة) 18 : 337 .

2- (مختلف الشيعة 7 : 241 .

تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً\* وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ « (1)، بناءً على أن أخت المتمتع بها مغانره لما اشتملت عليه الآية الشريفة، فيسوغ التزويج بها ولو قبل انقضاء عدّه .

أما الصغرى فغير مفتقره إلى البيان ؛ و أما الكبرى فلعموم قوله تعالى : « وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ » .

و أما السنّه، فمنها : الصحيح المروى في باب عدّه المختلعه والمباراه، من طلاق الكافى، عن أبى بصير - يعنى : المرادى - عن أبى عبد الله عليه السلام قال : سألته عن رجلٍ اختلعت منه امرأته، أیحلّ له أن يخطب أختها من قبل أن تنقضى عدّه المختلعه ؟ قال : نعم، قد برئت عصمتها منه و ليس له عليها رجعه (2).

والصحيح المروى في باب الجمع بين الأختين، من نكاح الكافى، عن الحلبي، عن أبى عبد الله عليه السلام فى رجل طلق امرأته، أو اختلعت، أو بانّت، أ له أن يتزوج بأختها ؟ قال : فقال : إن برئت عصمتها و لم يكن له عليها رجعه فله أن يخطب (3).

و منها : الصحيح المروى فى الباب المذكور، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن الفضيل، عن أبى الصباح الكناني، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال : سألته

ص: 79

1- ( النساء : 23 و 24 .

2- ( الكافى 6 : 144 ح 9.

3- ( الكافى 5 : 432 ح 7.

عن رجلٍ اختلعت منه امرأته، أيحلّ له أن يخطب أختها قبل أن تنقضى عدّتها؟ فقال: إذا برئت عصمتها ولم يكن له رجعه فقد حلّ له أن يخطب أختها (1).

رواه عن محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، إلى آخره.

### [ وجوه الاستدلال لحليته عقد أخت المتمتع بها في أثناء عدّتها ]

وجه الاستدلال من وجوه:

الأوّل: أنّ التفرقة في النصوص المذكورة بين المطلّقه بالطلاق الرجعيّ والبائن، فالحكم بعدم جواز العقد على أختها في أثناء العدّه في الأولى وبعجازه في الثانيه يرشد إلى أنّ المناط في الجواز إنّما هو البينونه؛ وهي متحقّقه في المتعه

بعد انقضاء الأجل أيضاً، فينبغي الحكم بجواز العقد على أختها ولو في أثناء العدّه.

والثاني: أنّ قوله: «أو بانة» في كلام السائل في صحيحه الحلبي، عطف على: «طلّق» في قوله: «في رجلٍ طلّق»، فهو لمقابلته بالطلاق يرشد إلى أنّ المراد من البينونه هو البينونيّه (2) التي في غير الطلاق، بإطلاقه يعمّ ما نحن فيه أيضاً.

ص: 80

(-1) الكافي 5: 431 ح 6.

(-2) في بعض النسخ: البينونه.

والثالث هو: أنّ قوله عليه السلام فى النصوص المذكوره: « و ليس له عليها رجعه » و نحوه فى قوه التعليل، فالمستفاد منه قاعده كليّه، أى: كلّ امرأه بنت من زوجها

ولم يكن له عليها رجعه، يجوز له العقد على أختها فى أثناء العده، فىشمل محلّ الكلام وغيره كما لا يخفى .

### [ الجواب عن مستند المجوزين ]

والجواب أمّا عن الآيه الشريفه، فنقول: إنّ العموم فيها و إن كان مسلماً، لكن باعتبار الأشخاص، لا باعتبار الأحوال أيضاً .

توضيح الحال فى ذلك يستدعى أن يقال: إنّ المقصود من قوله تعالى: « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ » إلى قوله: « وَ أَجَلٌ لَّكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ » إثبات التحريم على وجه التأييد، أى: حرّمت عليكم أمهاتكم على وجه الدوام والتأييد .

وهكذا الحال فى البنات و الأخوات و العمّات و الخالات و بنات الأخ و بنات الأخت و أمّهات النساء؛ ولهذا قيّد الحكم فى الربيبه، فقال تعالى: « وَ رَبَائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ »، بناءً على أنّ قوله: « مِّن نِّسَائِكُمْ » قيّد لقوله تعالى: « وَ رَبَائِكُمْ »، أى: كون الربيبه ممّن حرّمت عليكم على وجه الدوام والتأييد إنّما هو إذا كانت الربيبه من النساء اللّاتى دخلتم بهنّ؛

وإثبات التحريم فى الجملة لم يكن محتاجاً إلى ذكر القيد .



فعلى هذا يكون المقصود من قوله تعالى : « وَأَجَلَ لَكُمْ ما وراء ذلكم »، أى : ما عدا المذكورات يجوز لكم العقد عليهنّ فى الجملة ؛ أى : عند خلّوها عن موانع النكاح، فتندرج تحته ذوات البعول و ذوات العدد وغيرهنّ .

فالمحصّل منه : أنّ المذكورات لا يتطرّق إليهنّ احتمال جواز العقد، بخلاف غيرها - كذوات البعول - فإنّها يتطرّق إليهنّ تحليل العقد فيما إذا طلّقت و خرجت من العده مثلاً .

فعلى هذا نقول : إنّ مقتضى الآيه الشريفه أنّ أخت المتمتّع بها ممّن يسوغ العقد عليها فى الجملة، فنقول : إنّها فيما إذا خرجت أختها من العده .

ألا ترى أنّه لا يمكن لأحدٍ أن يقول : إنّ الآيه دلّت على جواز العقد على أخت المتمتّع بها مع كونها ذات بعل، فليكن بالإضافه إلى ما نحن فيه ؛ فالعموم فى الآيه الشريفه بالإضافه إلى الذوات، لا بالإضافه إلى الأحوال أيضاً، كما لا يخفى على المتأمل .

فالتمسّدك بالآيه الشريفه فى إثبات الجواز فى أخت المتمتّع بها غير مقرونٍ بالصواب والصحّه، كما لا يخفى على ذى فطنه و درايه، ولله الحمد و الشكر والمنّه .

## [الجواب عن وجوه الاستدلال لحليته عقد أخت المتمتع بها في أثناء عدتها]

وأما عن الوجه الأول من الوجوه (1) المذكوره، فنقول: إن المناط مستنبط،

فهو من القياس الفاسد الأساس، فلم لا يجوز أن يكون هناك خصوصية يكون مقتضيه لذلك؟! فلأجل انتفائها في محل الكلام لا يمكن الحكم بالاشتراك، فلا يمكن التعدي عن مورد النص.

وأما عن الوجه الثاني، فنقول: إن الضمير في: «بانت» عائد إلى: «امراته»، في قوله: «في رجل طلق امرأته»، والمتبادر من قولك: «هذه المرأة امرأه فلان» هو الدوام، فلا يمكن التمسك به في إثبات الحكم في الانقطاع.

وأما عن الوجه الثالث، فنقول: إن الضمير في قوله عليه السلام: «فله أن يخطب أختها» عائد إلى «امراته» في قوله: «رجل طلق امرأته»؛ وقد عرفت أن المتبادر من هذا اللفظ: المعقوده بالعقد الدوام (2)، فالمدلول عليه بهذا الكلام أن المعقوده بالعقد الدائم التي بانت عن زوجها - سواء كانت البينونه بالطلاق، أو

ص: 83

(1) في بعض النسخ: الأوجه.

(2) في بعض النسخ: الدائم.

الخلع، أو الفسخ - يجوز لزوجها تزويج أختها في أثناء العدة؛ وأين ذلك من الدلالة على تزويج أخت المتمتع بها قبل انقضاء عدتها؟!

فالنصوص الصريحة الدالة على عدم حلّيه عقد أخت المتمتع بها في أثناء عدتها سالمه عمدًا يصلح للمعارضه، فيجب المصير إلى مقتضاها

و مما ذكر يظهر الحال في صحيحه أبي بصير المرادى، لوضوح أنّ الضمير في « أختها » في كلام السائل عائدٌ إلى « امرأته » في قوله: « اختلعت منه امرأته »، وقد عرفت في ذلك (1) من أنّ المتبادر من هذا اللفظ المضاف إلى الرجل هو المعقوده بالعقد الدائمى، فالسؤال في قوّه أن يقال: هل يجوز للرجل أن يخطب أخت امرأته المعقوده بالعقد الدائمى فيما إذا اختلعت منه؟

فعلى هذا يكون جوابه عليه السلام بنعم في قوّه أن يقال: يجوز له العقد على أخت الزوجه المختلعه قبل انقضاء عدتها؛ وأين ذلك من الدلالة على الجواز في محلّ الكلام؟!

إن قلت: إنّ ذلك كلّهُ إنّما يتّجه إذا لم يوجد قوله عليه السلام: « وليس له عليها رجعه » كما في صحيحه المرادى، و « لم يكن له عليها رجعه » في صحيحه الحلبي؛ و « لم يكن له رجعه » في صحيحه الكنانى؛ و أمّا معه فلا، لكونه في قوّه التعليل، فكأنّه عليه السلام قال: لأنّه ليس له عليها رجعه.

ص: 84

---

(-1) في بعض النسخ: وقد عرفت ما في ذلك.

قلنا : فرق بين التصريح بالعلية في كلام المعصوم عليه السلام وبين ما يستنبط منه العلية، أى : ذكر عليه السلام حكماً لموضوعٍ مشخص، ثم أورد بعده كلاماً يظهر منه أن مقصوده عليه السلام هو التنبية على ذلك الحكم، ويكون في ذلك الكلام ما يربطه بذلك الموضوع، فحينئذٍ يمكن التعدي عن ذلك الموضوع إلى ما شاركه في أفراده بل أصنافه، لاقتضاء (1) العلية لذلك ؛ وأما التعدي عنه إلى ما شاركه في الجنس، أو النوع فمشكل، بل غير ممكن، لعدم ظهور مقتضيه، لأنه حينئذٍ يكون التعدي عن مورد النص مع عدم ظهور مسوغ.

توضيح الحال في إيراد المرام يستدعى أن يقال : إنه قد وقع السؤال في صحيحه المرادى عن تزويج الرجل بأخت امرأته المختلعه قبل انقضاء عدتها، فأجاب عليه السلام بالجواز بقوله : « نعم »، و عقبه بقوله : « وقد برئت عصمتها وليس له عليها رجعه ».

والظاهر أن المراد من برائه عصمتها هو : انقطاع الزوجية، لكن هذا الانقطاع قد يكون متزلزلاً - كما إذا جاز للزوج الرجوع - وقد يكون لازماً - كما إذا لم يجز للزوج الرجوع إليها - فالمدلول عليه بهذا الكلام هو : أن العلة في جواز التزويج بأخت امرأته المختلعه قبل انقضاء عدتها انقطاع علاقته نكاحها وعدم إمكان رجوع الزوج إليها .

ص: 85

1- ) في نسخه : لاقتضائه .

فالقدر المتيقن من العليّه هو : انقطاع علاقه النكاح من الزوجه الدائميّه و عدم إمكان الرجوع إليها، فيعلم من ذلك أنّ كلّ امرأه دائميّه إذا انقطعت عنها علاقه النكاح و لم يجز للزوج الرجوع إليها، يجوز له التزويج بأختها في أثناء عدّتها، كالمختلعه والمباراه و المطلّقه بثلاث تطليقات و المفسوخ عقدها .

فقد تعدّينا عن مورد السؤال - و هو الزوجه الدائميّه المختلعه - إلى ما شاركها في صنفها من المباراه والمطلّقه ثلاثاً و المفسوخه عقدها، لقوله عليه السلام : « قد برئت عصمتها و ليس له عليها رجعه » الدالّه على أنّ العله في جواز تزويج الرجل بأخت زوجته الدائميّه هو الأمران المذكوران، و هما متحقّقان في المباراه والمطلّقه بثلاث تطليقات و المفسوخه عقدها .

و أمّا المتمتع بها بعد انقضاء أجلها، فهي و إن تحقّق فيها الأمران أيضاً، لكنّ لما كان المذكور في كلامه عليه السلام ضميرين عائدين إلى الزوجه الدائميّه، احتمال أن يكون انقطاع العلاقه في الدوام له مدخليّه في ذلك، فلا يطمئنّ النفس في التعدّي عن مورد النصّ إليها، لانتفاء الاطمئنان في وجود المقتضى لذلك .

بخلاف ما لو كان التعليل مصرّحاً به في كلامه بأن يقول : « نعم، لأنّه ليس له عليها رجعه »، فإنّ الضمير فيه و إن كان عائداً إلى الزوجه الدائميّه، لكنّ المدلول

العرفيّ من هذا الكلام هو : أنّ العله عدم التسلّط على الرجوع مطلقاً، فيتعدّى إلى

المتمتع بها أيضاً لذلك في قول الطبيب للمريض : « لا تشرب الخلّ، لأنّه حامض »، فإنّ المدلول العرفيّ هو المنع عن شرب كلّ ما هو حامض، و إن كان الضمير في

قوله : « لأنّه حامض » عائداً إلى الخلل المذكور أولاً .

والحاصل هو : إنّ نجد التفرقة في ذكر علّه الحكم بين التصريح بالعلّيّه و عدمه على النحو المسطور، فيسوغ التعدّي في الأوّل إلى كلّ ما يوجد فيه العلّه ولو في غير النوع، بخلافه في الثاني .

ثمّ على فرض تسليم انتفاء التفرقة نقول : إنّ ذلك في قوّه منصوص العلّه، ودلالته إنّما هو بعنوان العموم ؛ و معلوم أنّ حجّيته الأدلّه العامّه مشروطه بانتفاء

المخصّص، والمخصّص فيما نحن فيه موجود، و هو النصوص المذكوره الصريحه في عدم جواز التزويج بأخت المتمتّع بها في أثناء عدّتها، فيخصّص عموم التعليل على فرض تسليمه لغير المتمتّع بها .

إن قيل : إنّ العموم لاعتضاده بالاشتهار بين الأصحاب يترجّح (1)، قال في المختلف :

يجوز للرجل بعد انقضاء أجل المتعه التزويج بأختها و إن لم تنقض عدّتها على الأشهر بين علمائنا (2).

قلنا : إنّ هذه الدعوى و إن صدرت من العلّامه في المختلف، لكنّها استنباطيّة ؛ لأنّها لم نجد من صرح بجواز ذلك قبله، عدا ابن البرّاج و ابن إدريس، بل المصرّح

ص: 87

(-1) في بعض النسخ : مترجّح ؛ وفي بعضها : ترجّح .

(-2) مختلف الشيعه 7 : 241.

بعدم الجواز قبله أكثر من المصرّح بجوازه، لما عرفت من أنّ المصرّح بعدم الجواز قبله هو شيخنا الصدوق، والكيدري، وصاحب الجامع .

وقد عرفت أنه الظاهر من شيخ الطائفة في التهذيب والاستبصار .

بل هو الظاهر من ثقة الإسلام في الكافي، لأنه أورد الرواية المانعه عن عقد أخت المتمتع بها في أثناء العده، ثم أورد روايه أبي الصباح الكناني الداله على

الجواز في أخت المختلعه متصلاً بالأول ؛ و معلوم أنّ الظاهر من هذا النحو من الترتيب ارتضاء صاحب الكتاب بمضمون الخبرين، كما لا يخفى على المتأمل .

فقد استبان من ذلك أنّ النصوص المانعه قد اقترنت بقول المشايخ العظام، أمّا ثقه الإسلام فلما عرفتة ؛ و أمّا شيخنا الصدوق فلما علمت من الفتوى بمضمونها في المقنع (1)، و إيراده روايه عليّ بن أبي حمزه في الفقيه (2)، مع أنه قال في أوله ما قال ؛ و أمّا شيخ الطائفة فلما عرفتة .

فمما ذكر تبين أنّ ما صدر من ابن إدريس من نسبه الروايه إلى الشذوذ، كلامٌ صدر من غير تأمّلٍ، فلا اعتناء به، فنقول : إنّ القول بالمنع هو الظاهر من ثقه الإسلام في الكافي، و الصدوق في الفقيه، و شيخ الطائفة في التهذيب والاستبصار ؛ و المصرّح به في المقنع والجامع، والمحكي عن الكيدري، فمن أين

ص: 88

---

-1 ( المقنع: 340.

-2 ( الفقيه 3: 463 / 3: 460.

صار القول بالجواز مشهوراً بين الأصحاب!؟

و الظاهر أنّ الداعى لدعوى الاشتهار ملاحظه ما صرّحوا به فى المطلّقه بالطلاق البائن من جواز العقد للمطلّق بأخت المطلّقه قبل انقضاء عدّتها، فَيُتَوَهَّم من ذلك جوازه فى أخت المتمتّع بها فى أثناء العدّه، لتحقّق البينونه وعدم جواز الرجوع، بل بطريقٍ أولى، لكنّك قد علمت الحال فى ذلك بما لا مزيد عليه .

و ممّا يرشدك إلى صحّحه ما تبّهنا عليه ملاحظه كلام شيخ الطائفة فى التهذيب، قال :

و متى طلق الرجل امرأته طلاقاً يملك رجعتها فيه، فلا يجوز له العقد على أختها ؛ و متى طلقها طلاقاً بائناً، أو بانت منه (1)، أو بانت منه بأحد وجوه البينونه، فلا بأس عليه بالعقد على أختها فى الحال .

ثمّ استدلّ لذلك بصحيحه الحلبي و مقبولته، بل صحيحه أبى الصباح السالفتين، ثمّ قال :

فأمّا المتعه، فقد روى فيها أنّه إذا انقضى أجلها فلا يجوز العقد على أختها إلاّ بعد انقضاء عدّتها (2).

إلى آخر ما سلف منه .

ص: 89

---

(-1) فى المصدر : ماتت عنه .

(-2) تهذيب الأحكام 7 : 286.



و من هذا الكلام يظهر أنه ينكر الأولويّه و وحده المناط في المقامين، كما هو في الواقع، وإن كانتا متوهّمتين في بادئ النظر .

والظاهر أنّ الداعى لعدم تعرّض مَنْ تأخّر عن شيخ الطائفة للمسأله هو الإشكال فيها، حيث إنّ الحكم من جواز العقد على أخت المطلّقه بالطلاق البائن في أثناء العده مسلّم، دون المطلّقه بالطلاق الرجعيّ، فيتوهّم من ذلك ثبوته في أخت المتمتّع بها في أثائها .

هذا قبل ملاحظه النصوص المانع، و أمّا بعد الالتفات إلى النصوص المصرّحه بعدم الجواز في أخت المتمتّع بها، فيشكل الأمر في النظر، سيّما بعد ملاحظه ما صدر من شيخ الطائفة ممّا سمعته آنفاً .

و الظاهر أنّ هذا هو الداعى لعدم تعرّضهم للمسأله، فمن أين يعلم أنّ الحكم بالجواز هو الأشهر بين علمائنا، مع ما علمت ممّا فصلنا؟!

### [ مختار المصنّف قدس سره في المسأله ]

فالمختار عدم الجواز، وفاقاً لما يظهر من الكافي والفقيه والخلاف و التهذيب والاستبصار ؛ و المصرّح به في المقنع، والجامع، و شرح النافع لصاحب المدارك، والوسائل، و الكفايه، و المحكّي عن الكيدري .

خلافاً للمهدّب والسرائر والمختلف والتحرير، فنسبه المنع إلى الأكثر أقرب

بالصواب من نسبه الجواز إليهم ؛ وإن كنت في ريبٍ ممّا تلوناه عليك، فاستمع لما أتلو عليك .

فنقول : إنّ الحكم بكون جواز العقد على أخت المتمتع بها في أثناء عدّتها مشهوراً بين علمائنا إمّا مستنداً إلى تصريحهم بذلك، أو من باب الاستنباط ؛ وكلاهما غير تمام .

أمّا الأول، فلما علمت من أنّ المصرّح بذلك قبل العلامة غير ظاهرٍ، عدا ابن البرّاج و ابن إدريس .

و أمّا الثاني، فلعدم ظهور ما يستنبط ذلك منه من كلماتهم، عدا ما صرّحوا به من جواز العقد على أخت المطلّقه بالطلاق البائن قبل انقضاء عدّتها، لعدم الفرق بين المطلّقه بالطلاق البائن والمتمتع بها بعد انقضاء أجلها، فمن صرّح بجواز العقد

على أخت المطلّقه بالطلاق البائن قبل انقضاء العده يقول بجوازه على أخت المتمتع بها قبل انقضائها ؛ و معلومٌ أنّ الحكم في الأولى مشهورٌ، بل لم يظهر فيها

مخالف، فيكون الأمر في الثانيه كذلك .

و هو غير تمام، لأنّ الحكم بجواز العقد على أخت المطلّقه بالطلاق البائن قبل انقضاء العده كما صدر ممّن صدر منه الحكم بجواز العقد على أخت المتمتع بها قبل انقضاء عدّتها - كابن البرّاج و ابن إدريس - كذا صدر ممّن قضى بعدم جوازه على أخت المتمتع بها إلا بعد انقضاء عدّتها - كشيخنا الصدوق في المقنع، و شيخنا يحيى بن سعيد في الجامع، وغيرهما .

قال في المقنع :

أمّا الخلع فلا يكون إلا من قبل المرأة .

- إلى أن قال - : فإذا قالت : « هذا لزوجها » ، فقد حلّ له ما أخذ منها وإن كان أكثر ممّا أعطاها من الصداق، وقد بانت منه، و حلّت للزوج بعد انقضاء عدّتها، و حلّ له أن يتزوَّج أختها من ساعته (1).

مع أنك قد علمت أنه قال :

و إذا تزوّجت بامرأه متعه إلى أجلٍ مسمّى، فلمّا انقضى أجلها أحببت أن تتزوَّج أختها، فلا تحلّ لك حتّى تنقضى عدّتها (2).

و قال في الجامع :

و تحرم في حالٍ دون حالٍ : الكافره .

- إلى أن قال - : والجمع بين الأختين في نكاحٍ غبطةٍ أو متعه نسباً ورضاعاً .

- إلى أن قال - : و إذا طلق زوجته طلاقاً رجعيّاً لم يحلّ له التزويج بأختها حتّى تنقضى عدّتها، و لو كانت رابعه فطلقها رجعيّاً لم تحلّ له الأخرى حتّى تنقضى العده، فإن طلق بانئاً حلّ له ذلك في المسألتين،

ص: 92

(-1) المقنع : 348 .

(-2) المقنع : 340 .

وكذلك لو ماتت زوجته .

- مع أنه صرح قبله متصلاً به : - إذا تمتع بامرأه ثم بانث منه بعد الدخول بها لم يتزوج أختها إلا بعد انقضاء عدتها (1).

وهكذا الحال فى ثقة الإسلام، فإنك قد عرفت أنه أورد أولاً الروايه الدالّه على عدم حلّيّه العقد على أخت المتمتع بها إلا بعد انقضاء عدتها، ثم أورد روايه أبى

الصباح (2) الدالّه على جواز ذلك فى أخت المطلقه بالطلاق البائن متصلاً بالأول .

ثم نقول : إن شيخ الطائفة قد صدر منه كلامٌ فى التهذيب والنهايه والاستبصار والمبسوط ؛ ونحن وإن أوردنا الجميع فى المباحث السالفه، لكننا أعدناه هنا إحكاماً للمرام .

قال فى التهذيب :

و متى طلق الرجل امرأته طلاقاً يملك رجعتها فيه، فلا يجوز له العقد على أختها ؛ و متى طلقها طلاقاً بائناً، أو ماتت عنه، أو بانث منه بأحد وجوه البينونه، فلا بأس عليه بالعقد على أختها فى الحال، فأما المتعه فقد روى فيها أنه إذا انقضت أجلها فلا يجوز العقد على أختها إلا بعد

ص: 93

---

(-1) الجامع للشرائع : 428.

(-2) فى بعض النسخ : ثم أورد الروايه لأبى الصباح .

انتضاء عدتها (1).

و يقرب منه ما في النهاية (2).

## و في الاستبصار :

باب أنّه إذا طلق الرجل امرأته تطليقه باينه جاز له العقد على أختها في الحال .

- إلى أن قال : - فأما ما رواه محمد بن يعقوب، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، قال : قرأت في كتاب رجلٍ إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام، و روى الحسين بن سعيد أيضاً قال : قرأت في كتاب رجلٍ إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام : جعلت فداك ! الرجل يتزوج المرأة متعةً إلى أجلٍ مسمّى، فينقضى (3) الأجل بينهما، هل له أن ينكح أختها قبل أن تنقضى عدتها؟ فكتب : لا يحلّ أن يتزوجها حتى تنقضى عدتها .

فالوجه في هذا الخبر أحد شيئين، أحدهما : أنّ يونس و الحسين بن سعيد لم يرويا عن إمامٍ معصوم و لا عمّن رواه عن إمام، و إنّما قالوا :

ص : 94

---

1- تهذيب الاحكام 7: 7 - 286.

2- النهاية: 454.

3- في المصدر: فيقضى .

وجدنا في كتاب رجل، و ليس كلّمَا يوجد في الكتب يكون صحيحاً، ولو سلّم لجاز لنا أن نخصّه بالمتعّه، دون عقد الدوام (1).

وقال في المبسوط :

وإن كان الطلاق بائناً أو خلعاً أو فسخاً جاز العقد على أختها (2)، إلى آخر ما سلف .

فنقول : إنّه قد عبّر في غير المبسوط من الكتب الثلاثة المذكوره بكلام يدلّ على مغائره أخت المتمتّع بها لأخت المطلّقه بطلاق بائن، فمن أين يمكن أن يدعى أن مراده في المبسوط أن أخت المتمتّع بها مماثله لأخت المطلّقه بالطلاق البائن فيما ذكر، مع ما علمت منه في الكتب المذكوره؟!!

بل نقول : إنّ الظنّ القويّ حاصلٌ بأنّه لو كان مراده المماثله لنبّه عليه، لئلاّ يذهب الوهم إلى ما دلّت عليه النصوص السالفه .

و ممّا ذكر يظهر الحال في كلمات من تأخّر عن شيخ الطائفه، فإنّ من لاحظ كلام الشيخ في التهذيب - و كأنّ فتواه - : أنّ أخت المتمتّع بها مماثله لأخت المطلّقه بالطلاق البائن فيما ذكر، تبّه على ذلك .

و الظاهر أنّ سكوتهم عن الفتوى بالجواز والعدم إنّما هو للتحيّر في ذلك، بناءً

ص: 95

---

(-1) الاستبصار 3 : 170 .

(-2) المبسوط 4 : 196 .

على أن ثبوت الحكم في المطلقة بالطلاق البائن يرشد إلى ثبوته في أخت المتمتع بها ؛ و الالتفات إلى النصوص المصرحة بخلافه يوجب خلافه، فحصل لهم التحير في المسألة، فسكتوا عن ذلك .

و مما فصلنا و أبرزنا (1) في المقام ظهر ظهوراً بيّناً أن دعوى الاشتهار عريّة عن الاعتبار، فله الحمد دائماً متوالياً دوام الليل و النهار .

ص: 96

---

(-1) في بعض النسخ : و مما فصلناه و أبرزناه .

إشارة

إذا علمت ذلك نقول : قد علم ممّا ذكر أنّ المطلّقه بالطلاق البائن - كالمختلعه والمباراه و المطلّقه بثلاث تطليقات والمرأه التي فسخ عقدها - يجوز للزوج التزويج بأختها قبل انقضاء عدّتها، كما أنّ المطلّقه بالطلاق الرجعي لا يجوز له ذلك إلاّ بعد انقضاء عدّتها ؛ وهذا ممّا لا كلام فيه .

وإنّما الكلام في هذا المقام في أمرين ينبغي التنبيه عليهما :



## إشاره

في أن عدم جواز العقد على أخت المطلقة بالطلاق الرجعي

لم يكن مختصاً بما إذا لم يسقط حق رجوعه إليها، بل يعمّ صورته

الإسقاط أيضاً بالمصالحة وغيرها ؟

الأول : إن ما ذكر من عدم جواز العقد على أخت المطلقة بالطلاق الرجعي هل يكون مختصاً بما إذا لم يسقط حق رجوعه إليها، أو لا، بل يعمّ صورته الإسقاط أيضاً بالمصالحة وغيرها ؟

إشكال : من أنه بعد الإسقاط يصدق أنها ممن لا يجوز له الرجوع إليها، وكلّ من لا يجوز الرجوع إليها يجوز له العقد على أختها قبل انقضاء عدتها ؛ أمّا الصغرى، فلأنّ المفروض أنه أسقط حق رجوعه إليها ؛ وأمّا الكبرى فللعوم في قوله عليه السلام : « ولم يكن له عليها رجعه » .

و من أنه يصدق عليها أنها مطلقة بالطلاق الرجعي، وكلّ من كان كذلك لا يجوز العقد على أختها قبل انقضاء عدتها ؛ أمّا الصغرى فظاهره ؛ وأمّا الكبرى فلأنّها الظاهره من كلمات الأصحاب .

و المختار هو : الثانى .

والجواب عن وجه الإشكال هو : أنه قبل إسقاط حق الرجعه كان له عليها رجعه قطعاً، فلا تكون مندرجه تحت قوله عليه السلام : « لم يكن له عليها رجعه »، لوضوح أنّ كلمه « لم » تقلب المضارع ماضياً .

والحاصل : أنّ جواز خطبه العقد على الأخت فى قوله عليه السلام : « فله أن يخطب أختها » معلق بقوله عليه السلام : « إن برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعه »، فالحكم بالجواز معلق بأمرين، الظاهر أنّ الثانى قيدٌ للأول ؛ و مقتضى تعليق الحكم على الشرط انتفاؤه عند انتفاء الشرط، فمقتضاه انتفاء جواز العقد على أخت المطلّقه فى أثناء العده فيما إذا برئت عصمتها و كان له عليها رجعه .

و ما نحن فيه كذلك، وإن انتفى حق الرجوع فيما بعد بإسقاطه .

و منه يظهر الحال فى ذيل صحيحه أبى بصير المرادى : « قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعه ».

في أن جواز العقد على أخت المطلقة المختلعه

مختصّ بما إذا لم ترجع المطلقة عن البذل

والثاني : قد علمت أن المطلقة المختلعه يجوز للمطلق الزوج العقد على أختها ولو في أثناء عدّتها .

وإنّما الكلام في هذا المقام في أن ذلك مختصّ بما إذا لم ترجع المطلقة عن البذل، أو لا، بل يعمّ ولو فيما إذا رجعت عن بذلها ؟

فيه إشكال : من أنّه بعد رجوعها عن بذلها يجوز للزوج الرجوع إليها، فإذا جاز للزوج الرجوع إليها لم يجز له العقد على أختها، لكون المطلقة حينئذٍ بمنزله زوجته .

و من قوله عليه السلام في صحيحه المرادى : « قد برئت عصمتها و ليس له عليها رجعه »، بناءً على ما عرفت من كون قوله عليه السلام : « و ليس له » إلى آخره، قيداً و حالاً، لكونه في قوّه أن يقال : يجوز العقد على أخت المختلعه، لأنّها برئت

عصمتها في الحاله التي ليس له عليها رجعه .

و معلوم أنه بعد رجوعها عن البذل و جواز رجوعه إليها حينئذٍ يصدق عليها أنها طلقت في تلك الحاله، فينبغي الحكم بجواز العقد على الأخت قبل انقضاء العده و لو مع جواز رجوعه إليها .

و أيضاً أنها مطلقه بالطلاق الخلعي، و كل مطلقه كذلك يجوز لزوجها العقد على أختها في العده .

أما الصغرى، لوضوح أن الرجوع عن البذل لا يخرج الطلاق عن كونه خلعاً؛ وأما الكبرى، فلعدم التفصيل في النص و كلمات الأصحاب، و ترك الاستفصال في النصوص المعتبره السالفه .

### [مختار المصنف قدس سره في المسأله ]

و المختار هو : الأول، وفاقاً للعلامه في القواعد، قال :

الرابع : المختلعه ما لم ترجع في البذل، فإن رجعت في العده انقلبت رجعيّاً، بمعنى أن للزوج الرجوع في البضع ؛ و هل يتبعه وجوب الإنفاق و تحريم الرابعه و الأخت ؟ الأقرب ذلك [ مطلقاً ] (1).

ص : 101

(-1) قواعد الاحكام 3 : 132.

والجواب عمّا ذكر في الثاني، أمّا عن قوله عليه السلام: « قد برئت عصمتها و ليس له عليها رجعه»، فلائنه ليس المراد منه أن تحقّق برائه العصمه؛ و عدم جواز الرجعه في وقتٍ يكفى في جواز العقد على الأخت في أثناء العده، و إلاّ يلزم فيما إذا طلّقت المرأة بطريق الخلع، ثمّ عقد عليها، ثمّ طلّقها بالطلاق الرجعيّ أن يحكم بجواز العقد على الأخت في أثناء العده حينئذٍ .

بل المراد أنّ جواز العقد على أخت المطلّقه قبل انقضاء عدّتها مشروطه ببراءه عصمتها و عدم جواز الرجوع إليها في وقت إرادته التزويج على أختها؛ و معلومٌ أنّه بعد رجوع المختلعه عن بذلها انتفى عدم جواز الرجوع، لتحقّق جواز الرجوع إليها، فلا يجوز التزويج على الأخت حينئذٍ، لانتهاء شرطه، و هو المطلوب .

و منه يظهر الجواب عن الثاني، لما علم ممّا ذكرناه من منع العموم في الكبرى؛ و كذا الحال في التمسك بترك الاستفصال، إذ مقتضى قوله عليه السلام ما تبّهنا عليه، فهو عين التفصيل .

1 - القرآن الكريم

« أ »

2 - إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان : للعلامة الحلّي الحسن بن يوسف بن المطهر

( 648 - 726 )، تحقيق الشيخ فارس الحسون، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين، قم، 1410 هـ .

3 - الاستبصار فيما اختلف من الأخبار ، لشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي ( 385 - 460 هـ )، تحقيق السيد حسن الخراسان، دار الكتب الإسلاميه تهران، 1363 .

« ب »

4 - بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار عليهم السلام : للعلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي ( 1037 - 1110 )، مؤسسه الوفاء، بيروت، 1403 هـ .

ص: 103

5- تحرير الأحكام الشرعيّة على مذهب الإماميّة : للعلاّمه الحلّي جمال الدّين حسن بن يوسف بن المطهّر (648 - 726)، تحقيق الشيخ إبراهيم البهادري، قم، 1420 هـ .

6- تحفه الأبرار، للحاج السيّد محمّد باقر حجّه الإسلام الشفّتي (1180 - 1260)،

تحقيق السيّد مهدي الرجائي، نشر مكتبه مسجد السيّد باصفهان، مطبعة سيّد الشهداء، قم، 1409 هـ .

7- تذكرة الفقهاء : للعلاّمه الحلّي جمال الدّين حسن بن يوسف بن المطهّر (648 - 726)، تحقيق ونشر مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، 1414 .

8- تهذيب الأحكام : لأبي جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق السيّد حسن الموسوي الخراسان، دار الكتب الإسلاميّه، تهران، 1365 ق .

9- الجامع للشرائع، لنجيب الدّين يحيى بن أحمد بن سعيد الحلّي الهذلي (601 -

690 هـ)، لجنة التحقيق بإشراف الشيخ السبحاني، المطبعة العلميّه، قم، 1405 هـ .

« خ »

10 - الخلاف ( مسائل الخلاف ) : لأبي جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف

بالشيخ الطوسي ( 385 - 460 )، تحقيق السيّد علي الخراساني والسيّد جواد الشهرستاني و الشيخ مهدي نجف، مؤسسه النشر الإسلامي، قم، 1417 هـ .

« ر »

11 - الرسائل الرجاليّه : للسيّد محمد باقر بن محمد نقى الشفتى المشهور بحجّه الإسلام ( 1175 - 1260 )، تحقيق السيّد مهدي الرجائي، نشر مكتبه مسجد السيّد ياصفهان، 1417 هـ .

12 - الروضه البهيّه فى شرح اللمعه دمشقيّه ، للشهيد الثاني زين الدين بن عليّ العاملي ( 911 - 965 هـ )، منشورات جامعه النجف الدينيّه، قم، 1410 هـ .

« س »

13 - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى : لمحمد بن منصور بن أحمد بن إدريس العجلي

الحلّي ( 543 - 598 )، تحقيق و نشر مؤسسه النشر الإسلامي، قم، 1410 هـ .

ص: 105



« ش »

14 - شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام : للمحقّق الحلّى الشيخ أبى القاسم جعفر بن حسن بن يحيى بن سعيد الهذلى ( 602 - 672 )، تحقيق و تعليق السيّد صادق الشيرازى، نشر الاستقلال، طهران، 1409 هـ .

« ص »

15 - الصحاح ( تاج اللغة و صحاح العربيّه ) : لإسماعيل بن حمّاد الجوهري ( م 393 )، تحقيق أحمد بن عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، 1407 هـ .

« غ »

16 - غنيه النزوع إلى علمى الأصول و الفروع : لأبى المكارم السيّد حمزه بن عليّ بن زهره الحسينى، المعروف بابن زهره ( 511 - 585 )، تحقيق الشيخ إبراهيم البهادرى، لمؤسسه الإمام الصادق عليه السلام بإشراف الشيخ جعفر السبحانى، قم، 1417 هـ .

« ق »

17 - القاموس المحيط : لأبى طاهر مجد الدّين محمّد بن يعقوب الفيروزآبادى ( 729 - 817 )، تحقيق و نشر دار العلم، بيروت، 1306 هـ .

ص: 106

18 - قواعد الأحكام فى معرفه الحلال والحرام : للعلامة الحلّي الحسن بن يوسف بن المطهر ( 648 - 726 )، تحقيق و نشر مؤسسه النشر الإسلامی، قم، 1413 هـ .

« ك »

19 - الكافي : لأبى جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني ( م 329 )، تحقيق على أكبر الغفارى، دار الكتب الإسلامیة، طهران، 1388 .

20 - الكافي فى الفقه : لأبى الصلاح الحلبي تقى الدين بن نجم ( 374 - 447 )، تحقيق

الشيخ رضا الأستادى، مكتبه أمير المؤمنين عليه السلام، إصفهان، 1403 هـ .

21 - كتاب من لا يحضره الفقيه : لأبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق ( م 381 )، تحقيق على أكبر الغفارى، نشر جامعه المدرسين، قم، 1404 هـ .

22 - كفايه الأحكام، للعلامة محمد باقر بن محمد مؤمن السبزواری ( م 1090 هـ )، تحقيق تحقيق الشيخ مرتضى الواعظى الأراكى، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، 1423 هـ .

« ل »

23 - لسان العرب : لجمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصرى ( 630 - 711 )، نشر أدب الحوزه، قم، 1405 هـ .

ص: 107

24 - المبسوط : لشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي ( 385 - 460 )، تحقيق محمد تقي الكشفي، نشر المكتبة المرتضوية، طهران، 1387 .

25 - المختصر النافع : للمحقق الحلّي نجم الدّين جعفر بن حسن بن يحيى بن سعيد الهذلي (602 - 672)، تحقيق بإشراف الشيخ القمي، نشر مؤسسه البعثه، طهران 1410 ه طبع دار التقريب، قاهره .

26 - مختلف الشيعة في أحكام الشريعة : للعلامة الحلّي الحسن بن يوسف بن المطهر

( 648 - 726 )، لجنه التحقيق، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين، قم، 1412 ه .

27 - المراسم النبويّة والأحكام العلويّة : لسالار بن عبدالعزيز الديلمي ( م 448 / 463 ق) تحقيق السيّد محسن الحسينياأميني، نشر المعاونه الثقافيه للمجمع العالمى، قم 1414 ق.

28 - مطالع الأنوار، للحاج السيّد محمد باقر الشفتي، المعروف بحجّه الإسلام على الإطلاق (1180 - 1260 ه)، طبع الأفتست، مكتبه مسجد السيّد، نشاط، اصفهان 1366 ق، و 1409 ه.

29 - المقنع، لأبي جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ، المعروف بالشيخ

الصدوق ( م 381 هـ )، لجنه التحقيق التابعه لمؤسسه الإمام الهادى عليه السلام، قم، 1415 هـ.

30 - المقنعه : لأبى عبدالله محمد بن محمد بن النعمان البغدادي، المعروف بالشيخ المفيد ( 336 - 413 )، تحقيق ونشر مؤسسه النشر الإسلامى، قم، 1410 .

« ن »

31 - نهايه الأحكام فى معرفه الأحكام : للعلامة الحلى الحسن بن يوسف بن المطهر

( 648 - 726 )، تحقيق السيد مهدي الرجائي، مؤسسه إسماعيليان، قم، 1410 هـ .

32 - النهايه فى مجرد الفقه والفتاوى : لأبى جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن

المعروف بالشيخ الطوسى ( 385 - 460 )، طبعه دار الأندلس، بيروت .

33 - نهايه المرام : للسيد محمد بن على الموسوى العاملى ( 956 - 1009 )، تحقيق

الحاج آغا مجتبی العراقى، الشيخ على پناه الاشتهاردى، آقا حسين اليزدى، نشر مؤسسه النشر الإسلامى، قم، 1413 هـ .

« و »

34 - وسائل الشيعه ( تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعة )، للشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملى ( 1033 - 1104 هـ )،

تحقيق ونشر مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، 1414 هـ .

ص: 109

35 - الوسيله إلى نيل الفضيله : لعماد الدين أبي جعفر محمد بن علي الطوسي، المعروف بابن حمزه ( القرن 6 )، تحقيق الشيخ محمد الحسون، نشر مكتبة السيد المرعشي، قم، 1408 هـ .

« ي »

36 - الينايع الفقهيّه : على أصغر المرورايدي، دار التراث، بيروت، 1410 هـ .

ص: 110

## فهرس المحتویات

مقدمه... 5

توضیحی پیرامون رساله حاضر... 7

زندگی نامه مؤلف... 9

نام... 9

شهرت... 9

از نگاه دیگران... 10

نسب... 13

نیاکان... 14

تولّد... 15

ص: 111

زادگاه... 16

دوران تحصیل... 17

استادان... 19

مشایخ اجازه... 24

ویژگی های اخلاقی... 28

سخاوت... 29

عبادت... 30

شاگردان... 31

داوری... 31

اجرای حدود الهی... 32

سفر به مکه... 34

آثار علمی... 35

ساخت مسجدی بزرگ... 40

فرزندان... 40

درگذشت... 48

ص: 112

سؤال ... 53

جواب ... 53

مطلب اوّل :

کسی که زوجه خود را مطلقه کرد به طلاق خلعی، می تواند قبل از انقضای عدّه، اُخت او را عقد نماید... 54

مطلب دوّم

زوج بعد از آن که اُخت زوجه مطلقه خود را در اثناء عدّه عقد نمود، نمی تواند معقوده ثانیه را مطلقه به طلاق خلع نماید و در اثنای عدّه او، مطلقه اولی را عقد نماید... 65

مطلب سوّم

آیا جایز است عقد اُخت متمتع بها بعد از انقضای اجل متعه و قبل از انقضای عدّه آن، خواه عقد اُخت در اثناء عدّه به طریق دوام بوده باشد، یا انقطاع؟ ... 67

ص: 113



المستند في عدم جواز العقد على أخت المتمتع بها قبل انقضاء العده ... 70

المستند في جواز العقد على أخت المرأه ولو قبل انقضاء العده ... 78

وجوه الاستدلال لحليته عقد أخت المتمتع بها في أثناء عدتها ... 80

الجواب عن مستند المجوزين ... 81

الجواب عن وجوه الاستدلال لحليته عقد أخت المتمتع بها في أثناء عدتها... 83

مختار المصنّف قدس سره في المسأله ... 90

التنبيه على أمرين :

الأمر الأول :

في أنّ عدم جواز العقد على أخت المطلّقه بالطلاق الرجعيّ لم يكن مختصاً بما إذا لم يسقط حقّ رجوعه إليها، بل يعمّ صورته الإسقاط أيضاً بالمصالحه وغيرها؟ ... 98

مختار المصنّف قدس سره في المسأله ... 99

ص: 114

الأمر الثاني :

فى أنّ جواز العقد على أخت المطلّقه المختلعه مختصّ بما إذا لم ترجع المطلّقه عن البذل... 100

مختار المصنّف قدس سره فى المسأله ... 101

فهرس مصادر التحقيق... 103

فهرس المحتويات... 111

ص: 115

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

